

پہیب غزل

زر غونہ «ولی»

بہار ۱۴۰۱



شناسنامه اثر

اسم اثر: لہیب غزل

شاعر: زرغونہ «ولی»

حروف بکار: آرش «نثرینہ»

ویراستار و صفحہ آرا: شاداب «ادیب»

طرح جلد: شجاع «درہ»

ناشر: انتشارات «خیام»

نوبت چاپ و سال نشر: چاپ اول؛ بہار (۱۴۰۱) خورشیدی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخہ

آدرس: افغانستان؛ کابل؛ جادہ آسیایی، بابر شاہ ستر، مقابل بھارتستان ملی، منزل دوم

شمارہ ہای تماس: ۰۷۷۵۲۰۳۰۷۰-۰۷۷۵۲۰۳۰۷۰

تمام حقوق این اثر برای نویسنده و ناشر محفوظ است.

«فهرست مطالب»

تقریظ	۱
تقریظ	۴
نظر هنرمندان	۹
پیشگفتار	۱۱

بخش اول اشعار کلاسیک

ثنا	۱۴
مناجات	۱۵
خدنگ ناز	۱۶
پارسی دری	۱۷
میهن تویی	۱۸
رقص لاله	۱۹
نوای صلح	۲۱
وطندار	۲۳
بهاران	۲۴
پاییز	۲۶
سراب	۲۸
وصل تو	۳۰
بساط عشق	۳۲

۳۴	 سوژه غزل
۳۶	 صلح و آشتی
۳۸	 ارتش ما
۴۰	 الهام و سوز
۴۲	 زبان فارسی زبان دره
۴۳	 کرشمه نگاهش
۴۵	 صیاد دل
۴۷	 مهر و
۴۹	 سلطه اغیار
۵۱	 ساز دل
۵۲	 بی‌قراری
۵۴	 صلح
۵۶	 غبار عشق
۵۷	 استاد عشق
۵۸	 دیارم
۵۹	 مهاجر
۶۱	 به جرم جنسیت
۶۲	 مستانه
۶۳	 غزل خسته
۶۵	 رگبار

۶۶		آشیانه
۶۸		ماتم سرا
۷۰		خیالت
۷۲		پارسی
۷۳		شعر و الهام
۷۵		ساغر
۷۷		قصه دل
۷۹		پاسداری از پارسی
۸۱		معنی عشق
۸۲		آشفته بازار
۸۴		نگاهت
۸۶		رمضان مبارک
۸۸		مجلس رندان
۹۰		محرم رازم
۹۱		همدلی تاجکان
۹۳		شوق پاییز
۹۴		قصه دل
۹۶		همدلی و آشتی
۹۸		بزم دل
۹۹		غربت سرا

- ۱۰۱..... پنجشیر دیارم
- ۱۰۳..... وصال تو
- ۱۰۴..... پدر
- ۱۰۶..... مهء من
- ۱۰۸..... زندان عشقت
- ۱۱۰..... ماتم
- ۱۱۲..... تیغ آبرویش
- ۱۱۳..... شهر ما
- ۱۱۵..... سوژه
- ۱۱۶..... اسرار فلک
- ۱۱۷..... عروس باغ
- ۱۱۸..... نواى عشق
- ۱۱۹..... مکتب عشق
- ۱۲۰..... کام تو
- ۱۲۲..... کرونا
- ۱۲۴..... شیوه و انداز
- ۱۲۵..... همدلی با همی با تاجکان
- ۱۲۷..... شب یلدا
- ۱۲۸..... راز پنهان
- ۱۳۰..... سوختم آب بیار

۱۳۳.....	لعل یمن بهار
۱۳۵.....	کرونا
۱۳۷.....	همدم من
۱۳۸.....	صاحب‌دلان
۱۳۹.....	رمضان ماه مهمانی خدا
۱۴۱.....	غزلم
۱۴۲.....	هوای سبز غزل
۱۴۴.....	وصالت
۱۴۵.....	تار و پودم
۱۴۷.....	ستم‌کده
۱۴۹.....	سمای بیدلان
۱۵۰.....	عجز
۱۵۲.....	دیاران
۱۵۳.....	همسفر
۱۵۴.....	بغصم
۱۵۶.....	کویر دل
۱۵۷.....	ظلمت شب
۱۵۹.....	بیدل
۱۶۱.....	الفت
۱۶۳.....	سبز غزل

۱۶۵.....	بزم دل
۱۶۶.....	رسم وفا
۱۶۸.....	قفايت
۱۶۹.....	مايه ناز
۱۷۰.....	شكوه
۱۷۱.....	عقده دل
۱۷۲.....	محرم رازم
۱۷۳.....	سرود تازه
۱۷۵.....	ويرانه
۱۷۶.....	نواى همدملى
۱۷۸.....	زننده گيم
۱۷۹.....	قسم
۱۸۰.....	ديارم خسته و افسرده
۱۸۱.....	اشك
۱۸۳.....	تذوير
۱۸۴.....	تمكين
۱۸۶.....	بهار
۱۸۷.....	وصف آن
۱۸۹.....	نگارى
۱۹۱.....	نسل سرگردان

۱۹۳.....	شهیدا یما سیاوش
۱۹۴.....	دنیای پارسی
۱۹۵.....	خانه ویران
۱۹۷.....	بهار
۱۹۸.....	نوای همدلی
۲۰۰.....	تبسم
۲۰۲.....	تقدیر
۲۰۴.....	خموشم
۲۰۶.....	دریا پارسی
۲۰۷.....	نور شفق
۲۰۸.....	همبستگی
۲۱۰.....	عشق من
۲۱۲.....	شهیدان
۲۱۴.....	وطن
۲۱۶.....	صبرم
۲۱۸.....	هجران
۲۲۰.....	یأس و ناامیدی
۲۲۲.....	ندای سرباز به مادرش
۲۲۴.....	کامش
۲۲۶.....	احساس زن

۲۲۸.....	صبر بلند
۲۳۰.....	دلفریب
۲۳۲.....	ای دلبرا
۲۳۴.....	سوژه
۲۳۶.....	عید نداریم
۲۳۹.....	بهار

بخش دوم

قصیده

۲۴۲.....	یوسف و زلیخا
----------	--------------

بخش سوم

اشعار سپید

۲۴۷.....	به نام خدا
۲۴۸.....	آزادی
۲۵۰.....	ای آفریده‌گار بی همتا !
۲۵۲.....	سپیده
۲۵۳.....	صلح
۲۵۵.....	پاییز
۲۵۵.....	شر شر جویبار
۲۵۶.....	ژولیده

زن	۲۵۷
رفیق	۲۵۹
پرنده های عاشق	۲۶۰
صنوبر!	۲۶۱
من را به نام خودم صدا بزن!	۲۶۴
دلواره	۲۶۶
ای زن	۲۶۸
نجاتم دهی	۲۷۰
خلاقیت	۲۷۱
کابل	۲۷۲
پیام کرونا به آدمها	۲۷۳
ای دنیا	۲۷۷
من زن هستم	۲۷۹
روزگار	۲۸۰
رنگها	۲۸۱
لبخند	۲۸۲
عاشورا!	۲۸۴
ستایش نامه زنان و مادران	۲۸۵
عید	۲۸۷
بال شکسته ام	۲۸۹

- مادر ۲۹۲
- فرشته‌های آسمانی زن ۲۹۳
- دلنیشه‌ها ۲۹۵
- ها !!! ۲۹۷
- ز حیاى نگاه اش ۲۹۸

بخش چهارم

رباعی و تک بیت‌ها

- مناجات ۳۰۱
- زرغونه ۳۰۹

تقریظ

دریافت جایگاه شعر در راغ زندگی بشر کاریست دشوار این پدیده ادبی چون سایه و جسم همیشه کنار هم زیسته‌اند. تا هنوز مقام، جایگاه و چیستی شعر سخنی است مبهم در حدی که تاکنون تعریف مشخصی از این پدیده هنری وجود ندارد هرچند تعاریف متعددی از شعر با سلیقه‌های فردی وجود دارد که برای همه قناعت بخش نبوده؛ اما به وضوح می‌دانیم که شعر در سوق و سو دهی انسان‌ها به نحوی مثبت و مفید می‌باشد. سخن از شعر است بانوی سخنور و ادیب که عمر پربار خویش را وقف خدمت‌گذاری به مردم و هموطنان خویش نموده و زندگی نامه‌اش؛ چون: خورشید تابان است خواسته با طبع و قریحه فطری خویش با دلنشته‌های هنرمندانه در قالب شعر ادای دین و مسئولیت نماید تا جایی من اشعار شیرین و با حلاوت بانو زرغونه «ولی» را به خوانش گرفتم در ابعاد مختلف یعنی اشعار انتقادی، اجتماعی و غزلیات عاشقانه را احتوا می‌نماید حلاوت رسایی و سلاست در اشعار شاعر می‌رساند

که در سرایش اشعار کلاسیک به ویژه غزل و شعر سپید ید طولایی دارد. اشعار بانو «ولی» گرامی را که در این دیباچه وی گنجانیده شده سراپا مطالعه نمودم واقعاً مملو از احساس و عواطف انسانی را می‌توان در لابلای آن دریافت این گزیده اشعار تحت عنوان «لهیب غزل» انسان را با ناگفته‌های آشنا و هم کلام می‌سازد پس بر ادب دوستان است تا از مزایای این اثر گهر بار مستفید شده و استفاده بهینه نمایند برای شاعر توانا و زیبا سرا بانو «ولی» گرامی موفقیت‌های بیشتر خواهانم.

شیر محمد «استوار»

سروده‌ی از شاعر و نویسنده محترم استوار به وصف بانو زرغونه «ولی»

هویت مستی دریاست زرغون

سراپای تبت زیاست زرغون

سرودت دل زدخانه برون کرد

شکوه خاطر صحر است زرغون

طبع ات بارانی ولبریز باران
نوايت گوهر یکتاست زرغون
غزل جوشد میان دیک طبع ات
به هر گل واژه ات پیداست زرغون
به چشم دل بخوانم شعر ناب ات
کلام ات رویش رویاست زرغون
رود عمرو دوباره برنگردد
چه امید از پی فرداست زرغون!

تقریظ تو الهامی و من کلمه سواژه بایت سرایم شعر هستی را بایت

با آنکه بیشتر از چهل سال جنگ‌های خانمانسوز و ویرانگر در افغانستان جریان دارد که این جنگ‌ها همان طوری که روی مسایل اقتصادی اجتماعی سیاسی تأثیرات منفی گذاشته است موضوعات فرهنگی نیز به دور از این آسیب نمانده که همه شاهد این ناگواری‌ها هستیم؛ ولی جای بسا خشنودی است که تعدادی از هموطنان مان اعم از شاعران، نویسندگان، هنرمندان و آگاهان امور سیاسی چه در داخل و یا خارج از کشور با سعی و تلاش برای حفظ و نگهداشت زبان و فرهنگ کشور کوشیده‌اند که با انتشار مقالات ارزنده، چاپ کتاب‌های شعری، داستانی، طبی و بسا خدمات ادبی دیگر فعالیت نموده‌اند که خدمات و فعالیت‌های شان قابل قدر و تحسین است که از آن جمله یکی هم بانو زرغونه «ولی» شاعر، نویسنده و همچنان یکی از

مسئولین و گوینده‌ی بسیار موفق تلویزیون دریچه بهار است که با پشتکار و تلاش در کنار فعالیت‌های اجتماعی دیگر با سرودن اشعار زیبا توانسته است تاکنون چهار کتاب شعر را به چاپ برساند و این کتابی را که روی دست دارید به نام «لهیب غزل» پنجمین اثر وی می‌باشد که شامل غزلیات، مثنوی، رباعی و شعر سپید بوده که دارای ۲۵۰ صفحه می‌باشد و سروده‌ها، موضوعات حماسی، میهنی و عشقی را در برداشته که از لابلای اشعارش می‌توان احساس میهن پرستی و مردم دوستی وی را درک کرد و با این سعی تلاش توانسته است این کتاب‌ها را به دسترس علاقه‌مندان شعرش قرار دهد. بانو زرغونه «ولی» را از سالیان زیادی است که می‌شناسم. وی علاوه بر اینکه شاعر مردمی است، انسان وطن دوست و فعال اجتماعی است که در برخورد با دوستان و اطرافیانش مهربان با درک و دارای اخلاق نیکو بوده که چنین صفات عالی وی باعث شده تا دوستان زیادی را به خود جذب کند و همین احساس وطن پرستی وی بود که در سال ۲۰۱۸ در انتخابات دور ۱۷ پارلمانی کشور منحیث نماینده مردم کابل کاندید گردیده بود. خانم «ولی» شخصیت فرهنگی اجتماعی مدافع حقوق زنان کشور بوده که از خداوند برایش موفقیت‌های زیادی را آرزو دارم.

با درود

عزیزه «عنایت» هالند ۲۷/۶/۲۰۲۱

در وصف زرغونه «ولی» از عزیزه «عنایت»

بانو زرغونه «ولی»

در محفل امروز یا جای جای تست

درد و غمی غریب وطن در نوای تست

با هر تیم میهن خود همچو مادری

بهود ملک خسته مادر هوای تست

زرغونه از برای وطن می کنی تلاش

عشق وطن به قلب پر از با صفای تست

کَنخوشتۀ ما مقام تو تجلیل کرده است
این محفل خجسته کنون از برای تست
گل های آرزوت شکفته مدام باد
صدای پیام مردم مادر صدای تست
دایم «عزیزه» بهر شکوفایی وطن
در راه صلح و وحدت ما پای تست

عزیزه «عنایت» ۲۴/۵/۲۰۱۹

در وصف بانو زرغونه «ولی»

شاعر شیوا یانی زرغونه

نازنین و مهربانی زرغونه

میسرای شعرهای مزه دار

همچو بلبل نغمه خوانی زرغونه

همچو آهوی خرامی در چمن

همچو گل در گلستانی زرغونه

دو تکرابل زمین هستی تو یا

از هرات باستانی زرغونه

می‌کند «مفتون» به نامت افتخار

خواهرم سروروانی زرغونه

محمد حلیم «مفتون»

نظر هنرمندان

نظر هنرمند محبوب رادیو و تلویزیون افغانستان محترم:

احمد ضیا «رشیدی» در مورد اشعار بانو زرغونه «ولی»:

درود و سلام خدمت شما عزیزان!

زرغونه «ولی» یکی از شاعران معاصر کشور است که نازک خیالی، شیفته گی و ظرافت را در اشعارش می توان به خوبی یافت. وی که یکی از قلم به دستان و یکی از سخنوران محبوب برنامه تلویزیون دریچه بهار اروپا است چهره محبوب فرهنگی کشور و از جمله فعالین حقوق زن و مهاجران در آلمان است. اشعار عالی، زیبا و با احساس بانو زرغونه «ولی» شاعر موفق، توانمند و خوش کلام دیارم را همیشه مطالعه نموده و چندین غزل زیبا و عاشقانه شان را که واقعاً آهنگ هایم را روح و احساس بخشیده با کمپوزهای جدیدم تقدیم علاقمندان هنر، موسیقی، دوستان و هموطنان خود نموده ام که مورد استقبال و تشویق هموطنان عزیزمان قرار گرفته است. موفقیت های بزرگ با صحتمندی برای بانوی عزیز و مهربان و هنردوست و وطن دوست خود آرزو مندم.

احمد ضیا «رشیدی» هالند ۲۰۲۱

نظر هنرمند محبوب کشور محترم:

صابر «فدایی» در مورد اشعار زرغونه «ولی»:

با عرض سلام و درود؛

سپاس گزارم اینکه کوتاه نظری را من هم از حق ابراز دارم:
در مورد شعر و موسیقی و اصول فنی حاکم بر هر کدام بحث‌های فراوانی
وجود داشته است در مورد پیوند موسیقی و شعر باید گفت که تأثیرپذیری
متقابل این دو عنصر طی یک فرآیند زیبای هنری همیشه در توجه و تخیل
هنرمندان و شاعران قرار داشته و این دو همیشه با هم ارتباطات زیبای عاطفی
دارند. خوشبختانه منم توانسته‌ام اشعار زیبای بانو زرغونه «ولی» عزیز و
گرانقدر را در قالب تصنیف در آورده و در لابلای موسیقی دل انگیز تقدیم
علاقه‌مندان ساز و آواز کنم که از این بابت من از ایشان تشکر نموده
موفقیت‌های بیشترشان را آرزو مندم.

با حرمت صابر «فدایی»

پیشگفتار

هموطنان گرامی و خواننده گان محترم!

شروع کلام را باز هم در پنجمین اثرم با نام آن ذاتی والای که کائنات و مخلوقات را خلق کرد و پاداش انسانیت که بهترین مخلوقات جهان است به ما داد التجا دارم ذات یکتای پروردگار ماندگار را که لایق سجده و ستایش را دارد.

به روی ماه شما همنفسان؛ درود و سلام تان باد؛

سلام بر شما عزیزانی که خودتان را باور دارید؛

سلام بر اندیشه توانای تان؛

سلام بر دستان خلاق و سازنده ی تان؛

سلام بر پاهای استوار شما هموطنان گرامی که تا انتهای ایستادگی ایستاده هستید و روزهای دشوار جنگ و ناامنی را در کشور سپری می کنید.

آرزو دارم محبت همدلی با شادی و سرور در قلب های تک تک شما جا داشته باشد تا خانه ی خلوص و صداقت را با شادی و سرور شگوفان سازید.

باز هم قلم من با سوژه های شیرین و تلخ روزگار گاهی از شادی، گاهی از دردها و بیشتر هم از تلخی های جنگ و زخم در تن هموطنان به صدا آمده تند تند می نویسد بعضاً هم از نوشتن تسلیت ها و دردها خنجر به سینه دارد داد می زند که دیگر رنگ ندارم دیگر نخواهد نوشت دیگر تسلیت نمی نویسم که مادری برای فرزند خفته به خونات «تو دیگر گریه نکن او بر نمی گردد تو مانند سنگ خاموش باش و گرنه دل زمانه را می شکافی!» قلم من روزها خاموش می ماند و بعضاً عق عق کنان می گوید قهر نیستم! نه، هرگز نه، می نویسم؛ ولی نه از درد! می خواهم گلستان غزل را مانند قلم های رنگین شاعران قرن های ۵ و ۶ و ۷ با

رنگ سبز و یا گلابی و سرخ رنگ عشق بنویسم از عشق از شادی، از باغ و چمن از گلستان و باغستان و مهر و الفت از همدلی و محبت به صدا بلند با رنگین ترین رنگ‌های کمان رستمی بنویسم، شادی بیافرینم، عشق و وجد را در تن‌های خسته و پژمرده دوباره سبز و تازه بسازم، من شاعر حیران مانده و سرگردان این صدا را از قلم می‌شنوم و در جستجوی سوژه‌ها با واژه‌ها و قافیه‌های خوش رنگ می‌شوم تا نه تنها دیباچه این کتاب را بلکه کتابه‌های بیشترم را رنگین با گوشه‌ی از غزل‌های عاشقانه، رباعیات و اشعار سفید تزیین نمایم گرچه اشعار از تصویر واقعی درد و غم میهن و وطن‌دار در قالب اشعار حماسی برای من جایگاه بلند دارد؛ ولی آرزو و باورم را که با عشق و گلستان مهر و الفت گره خورده است فراموش نمی‌کنم تا هدیه برای دلشکستگان روزگار داشته و شادی و سرور را برای شان هدیه کنم.

کتاب «لهیب غزل» مجموع از اشعار اعم از غزل‌های عاشقانه، اشعار حماسی، رباعیات، قصیده و اشعار سپید است این دیباچه مهر و الفت را برای شما خواننده گان و علاقمندان شعر و غزل پیشکش می‌نمایم تا گلستان خاطرتان را معطر ساخته و شاداب بسازم وقت خوش به مرور این رخنامه شعر و غزل برای‌تان آرزو دارم.

با درود بی پایان

زرغونه «ولی»



بخش اول اشعار کلاسیک

ثنا

سر آغاز کلام نام خدا است
که ذکر و سجده آن التجا است
او که نزدیک تر از سرمه به چشم است
هزاران زخم سینه را دوا است

مناجات

راهب شهر به عالم پیام تو ز چیست؟

به شب قدر مبارک به آئینه نگر است

دعا و التجا مخلصان بر عرش خدا

با مناجات بر او تا سحر بگریست

در شب قدر همه عالم و مخلوق خدا

به جز از سجده و توبه صفات چیز نیست

بخشش و رحمت او دارد بر خلق صیام

نماز و عذر و تلاوت در این شب عالیت

عبادت با طهارت از مخلصان و خسته دلان

سخت بر کد ابدان که پیواکیت

جرمنی ۲۰/۵/۲۰۲۰

خدنگ ناز

کفتی که دلوزم ترا آری دلم را سوختی

رفتی و دنیایی مرا سرتا به پا فروختی

با جلوه‌ی همجو سراب آتش زدی بر جان و دل

این شیوه و انداز را جانا که آموختی

من صید بی بال و پرم حاجت نباشد بر نشان

جانا خدنگ ناز را بر پیکر من دوختی

زندگی رطل کران است زر غونه هوشیار باش

یگمان زین چرخ دوران بیش و کم انداختی

جرمنی ۲۰۲۱

پارسی دری

جویار و چشمه و خورشید اینجا پارسیست
از زبانه آیت جاری چو دریا پارسیست
همچو در نزد کلام از سینه‌ی صاحب دلان
نقش شیرین غزل در شعر رویا پارسیست
در ضمیرم بس کشف گوازه‌های از سبق
چهلچرخ روشن بر بام دنیا پارسیست
پیشوایم حافظ و سعدی بود مولای روم
شاعران و عارفان آثار فردا پارسیست
می سراید شاد زرغون بازبان مادری
بی ترنم شعر عاصی شوق دل‌افارسیست

میهن تویی

میهن تویی در زمزمه‌ی شور و نهانم

بگذار سرود تو هر آینه بخوانم

از عشق تو بگرفته حلاوت سخن من

نازم به تو کز تو بود این نام و نشانم

این کهنه سرا کم شود داد و نوایم

با آنکه رسیده به فلک آه و فغانم

مهر تو عجبین کشته در پود و تن من

عشقت بود افسانه‌ی روح و روانم

زرغون مکن شکوه ز بی مری ایام

من سیل سرشک از نظر چشم زمانم

جرمنی ۲۰۲۱

رقص لاله

من منادی می زنم در این شهر دلگیر و زار

با طبع تور غم هنگامه برپا می کنم

در میان همه و عالم دل داده ام

از فراق و بحر ریش شور و غوغا می کنم

قطره قطره چکه چکه ابر و باران در بهار

رقص لاله، بلبل و باغ را تماشا می کنم

رفته رفته صرف کردید عمر و جان عقل و خرد

قصه از عمر عزیز امروز و فردا می کنم

زرغونه باری ز درد دل میدل گشته است

این دل صد پاره را یکباره سودا می کنم

جرمنی ۲۶/۳/۲۰۲۱

نوای صلح

دیارم خسته و افسرده از غم با پریشان است
نوای صلح و ازادی بهلش خون انسان است
هولش سرد دلگیری پوشب پتربیه دارد
ولی آن کاخ استبداد را دیدم چراغان است
گر سنه کو دکان تن برهنه بی کس و محتاج
بسی التیام قاده کناری هر خیابان است
بر سو جنگ و هشت سرزمین خون آتش شد
ازین درد و غم جانگاه دو چشمانم به گریان است

دریخا از خودم پرسم مگر انسانیت مرده؟
هجوم درد و اندوه بریتیم و بر غریبان است
سراسر درد و هول و غم مسلط گشته در کشور
به زرغون باشد این کابوس خلقِ خانه ویران است

جرمنی ۲۰۲۰/۱۱/۱۱

وطندار

به عالم گریه کن ای آسمان آخر من انسانم

سرشک روزگار ان، کودک معصوم دور انم

مرابی باور ان عصر بر خونپاره می بندند

گناههم را نمی دانم خدایا زار و حیرانم

الهی داد من بشنودارم جز تو غمخواری

فلک پر شد ز آه و ناله و فریاد و افغانم

به خاک و خون کشند پیر و جوان میهن مان را

من اهل باور و دینم شنیدم کن مسلمانم

سرایم شعر پردد شهید خفته اندر خون

وطندار در غم و اندوه و درد زار و بریانم

جرمنی ۲۰۲۱

بهاران

نفس باد صبا بوی بهاران آورد

عطر گل را بمشام از شاخاران آورد

یادی از بلخ و جشن گل نوروزی

از علم تا گل سرخ، میله‌ی دهنقان آورد

فرحت و شادی را با هزاران امید

همه‌ی لاله و ریحان گل به دلمان آورد

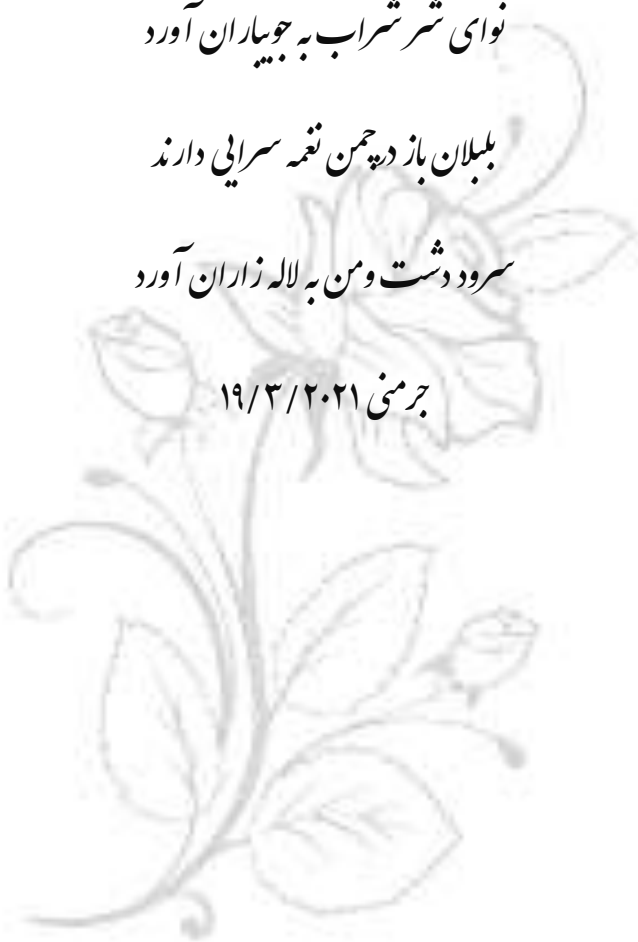
باغ و بوستان شده سبزینہ عروس

نوامی شر شراب بہ جویاران آورد

بلبلان باز دچمن نغمہ سرایی دارند

سرود دشت و من بہ لاله زاران آورد

جرمنی ۱۹/۳/۲۰۲۱



پاییز

طبع آزاد و دل فارغ ز هر درد که دارم به تو چه

شعر پر شور رخ خسته و زرد که دارم به تو چه

نا آمدی روزی که لرزان فرو ریخته بودم

دور ز تو خاندی سرد که دارم به تو چه

در نهانخانه‌ی جانم که غم ات پنهان بود

دور ز تو ملعبه زد که دارم به تو چه

بس کن این همه غوغا در این شهر دیگر

شب تاریک و سیاه وردی که دارم به تو چه

چو گل و برگ خزان پر پر به دست صبا

کونه شاد و دلی مرد که دارم به تو چه

جرمنی ۲۶/۰۹/۲۰۲۰

سراب

رقم دگر چو زلف پس گوش کن مرا

چون خواب دوش، دیده فراموش کن مرا

دگر میآتهای من و نام من بگیر

بر خاک تیره خفته سیاهپوش کن مرا

ای توسن فراق موزان به آتشم

آبم بزن چو شعله ای خاموش کن مرا

ای غم بخوان فاتحه ام بعد از این دیگر

بهچون سراب رفته در آغوش کن مرا

من زورق شکسته ام بر موج کو خموش

اسطوره خوان چو کودکی مدہوش کن مرا

زرغونہ در کلام تو بہفتہ درد و راز

سرکن سرود تازہ، در جوش کن مرا

جرمنی ۲۰۲۱

وصل تو

گاهی برای داشتن ات دلتنگ می شوم

گاهی میان شعله های سیرنگ می شوم

که عالم خیال مرا به ارج می کشد

یکباره، همچو گلها رنگ رنگ می شوم

گاهی امید وصل تو را حس می کنم

یکباره دلم سخت چو سنگ می شوم

گاهی در خیالت هو شتم ز سرمی رود

کمی در بساط عشق یکرنگ می شوم

گاهی من ز رنوخه شکایت سردهم

کمی بادل و که با خود به جنگ می شوم

جرمنی ۲۶/۲/۲۰۲۱

بساط عشق

تو کجا و من کجا، الطاف این عالم کجا
میروم با نامرادی تا ترا پیدا کنم
وصل تو است در سرم تا آن کجا و نا کجا
هر نفس از درد و غمت ناله و سودا کنم
در خیال داشتن ات من سرد و دلشک می شوم
به امیدی وصل رویت امروز و فردا کنم

دگرگاه خیالت می روم از خویش چنان

این دل بچاره را من شمره و رسوا کنم

زرغونه تو در بساط عشق با ستمکین باش

به ناز و ستمکین های دلبر دلم را شنید اکنم

جرمنی ۱۲/۳/۲۰۲۱

سوژه غزل

شعر هستی فرش راهات می‌کنم باری بخوان

معنی و تفسیر خواهد بیت پر شورم بدان

شعرم لیب عشق و سرودم زباغ و گل

ریشک چمنم عشرت و تدبیرم و عنان

گلوآزده‌ها را چیده غزل‌ها سرایم

شور سختم در نفس و هر کلام عیان

دو چشم مست تو که بود سوژه غزل
بانیم نگاهت شور به طبع و دل و زبان
مرو که دکنار تو من خو گرفته ام
ورنه به آسمان رسد این شور و فغان
زرغونه واژه واژه شعر تو حزن است
آوازه در این شهر نموده و در جهان
جرمنی ۲۴/۱/۲۰۲۱

صلح و آشتی

سرزمین درد مندم فارغ از غم بینمت

عاری از ییاد غیر و شور ماتم بینمت

بانوای صلح و آشتی این وطن آباد کنیم

سرفراز و سر بلند در دور عالم بینمت

مردمان سلخوَر کشورم با صد زبان

دور ز بغض و عداوت باز با هم بینمت

از اتحاد و وحدت و همبستگی خلق ما
سر بلند و باوقار افراشته پرچم بینمت
زرغونه باری دیگر بکشای بغض و دردها
قامت ات افراشته و چوکوه محکم بینمت
جرمنی ۱۰/۳/۲۰۲۰

ارتش ما

ارتشِ ما قهرمان و حافظِ این مرز و بوم است
صف شکنِ پورِ صلابت از بلادِ ما به روم است
سرِ پرده در نبرد و جنگ با همتِ تمام
رزمِ پیکارشِ خلافِ دشمنِ غدار و شوم است
ای امیدِ کودکانِ وای آرزویِ مادران
در نوازشِ ملتِ حلیم و خرم چو موم است

گر شهادت را پسندیدی بود فخری سترگ
نخس دیدی زیستن را زیر بالِ مرغ بوم است
عدل با انصاف اگر تأمین شود از رزم توست
کار صلح و آشتی را نرم کردی همچو موم است

جرمنی ۲۸/۲/۲۰۲۱

الهام و سوز

کویند امروز بهار استگاری گران نیست

مهر و خلوص و همه هم آن چنان نیست

عشق و محبت، همدلی داشت هم قیمتی

امروز شده ارزان بی این و همان نیست

در دکان عطار که فروشنده رنگ و تار

یک رنگی و مهر و صفادر دکان نیست

با مخلص و متعصب زمان در این فلک

راستی و اخلاص دیگر در مکان نیست

تدویر و ریاقیمت اش گران گفته است
پخیزی جز فریب و دروغ در زبان نیست
عمیست دلم گرفته ز در روزگار ان
الهام و سوز در تم بی نقص و زیان نیست
روح ام دمیده بر تن از اسرار وصل اش
باری دیده پرده که این قهقهه نهان نیست

جرمنی ۲۰۲۱/۴/۵

زبان فارسی زبانه دره

زهر عیب و علت عاریست فارسی

سلیس و نفوذ درباریست فارسی

زهر گل و اژه اش ریزد حلاوت

زبان عشق و دلداریست فارسی

زبان عاشقان و عارفان است

ملج، همچو کمر واریست فارسی

زبان دره و گلب دری است

زبان ناب فرخایست فارسی

زبان مادر م تاج زبانهاست

زبان الفت و یاریست فارسی

کرشمه نگاهش

به کرشمه نگاهش دل و دین رفته ز دستم
به امید وصل روزی به و لا که زنده هستم
که ناز می فروشد کهی ستمکین و خیالش
ز خار چشم نازش همه شب بی باده مستم
به شرار غم و دردش شیشه دلم شکسته
چو غزال چابک دشت این بر و آن بر جتم

به دکان بخت بدم جز شرار و شعلہ چیز نیست

خنجر عشق اش به دل خورد در دخانه بستم

چه به سادہ کی ربودہ دل دیوانہ مارا

شرر گرفته این دل کھولہ آتش کہ ہستم

جرمنی ۱۴/۲/۲۰۲۱

صیاد دل

باز آیی و کوش کن غزل عاشقانه ام

مخمر به پانموده نوای ترانه ام

دگر حدیث عشق به ستمین سرکنم

یک شب بیا و بین سکوت شبانه ام

گلوازه های شعر کنم فرش راه تو

اسطوره می زبانه کنم این فسانه ام

تا عشق پانهاد به ویرانه‌ی دلم

رنک دگر گرفته در و بام و لانه ام

دل صید رام دام تو شد ای صیاد دل

دیگر مکن به تیر دو مژگان نشانه ام

گفتم به زرغونه کجا میروی کجا

کفتاهای عریده خوبی روانه ام

جرمنی ۲۰۲۱

مهر و

باز آبی ای جان من جان را فداات میکنم

این دل دیوانه را من فرش راهات می کنم

نقش ان رخسار مهر و جا گرفته بر دلم

قاب در چو کات دل آن روی ماهات می کنم

نخط های دیدنت طاقت ر بوده از تم

شعر تو را باز خوانی از برای ات می کنم

گاه آبی در برم دیوانگی دارد دلم
شهار انا سحر صرف وفایت می کنم
زر غنچه با واژه ها اتمام حجت کرده است
سرایش نغمه را در هوایت می کنم

جرمنی ۱۴۰۲/۱۲

سلطه اغیار

تو و این زخم تن ات را دل عیار می داند

نوا و ناله های ت را در و دیوار می داند

وطن ویرانه گشتی رهروان گردش رنگ ها

همین حال خرابت را فقط آوار می داند

کجا شد سخط های عیش کنار باغ و بوستان ات

طوطی و بلبل خوشخوان ز جویبار می داند

سعدیا! از میان پید سرو و آن گل خوشبو

ز باغستان مهر و الفت افتار میداند

قفس تنگ است و ماتم در شهر گسترده دامن را

فلک از وحشت آن سلطی اغیار می داند

زر غونه داغ بر جگر دارد از وحشت و ظلم

ز قفل جنک کشتار حلقه آن دار می داند

جرمنی ۲۵/۱۱/۲۰۲۰

ساز دل

گفته‌ها نگفته ماند، با که گویم راز دل
زندگی آمد به پایان نیست کس همراز دل
عبرده بخویم چه داند از غم دیرینه ام
تا شود باناز و ستمین یک نفس و ساز دل
شیشه بشکست، همه برپا نمود
دل به خاموشی شکست برون نشد آواز دل
کو پرو بالم کو فریاد گلوی خسته ام
شش جهت ره بسته اند کجا بود پرواز دل
خلوتی دارم درین ماتم کده زرغون خموش
رقص اشک در دیده دارم هر نفس بر ساز دل

جرمنی ۲۰۲۱

بی قراری

آدم دیروز د بات باتوکاری داشتم

تا بینم روی ماه ات بی قراری داشتم

چهره ات آدیادم راه عقلم کم نمود

آدم عاجل به خود زیانکاری داشتم

مهربانیهای تو دینه ام چسبیده است

از خودت جانم وفارا انطاری داشتم

عمر را برباد دادم بر امید وصل تو

جا بود در ذهن پاکم غمخساری داشتم

فصلهای زندگانی گاه به خامی ها گذشت

نزد تو از سفلہ کپہا شرمساری داشتم
نیمہ شب غرم سفر کردم بہ سوی شہر تو
در ہوایت تا سحر کشت و گذاری داشتم
باخودم شد مشورت باری دگر یابم ترا
از نبودت در دلم اوج شرمساری داشتم
شوق دیدار تو دارم بر سرم دایم ولی
حال می دانم کہ یار باوقاری داشتم
نعرہ و فریاد زرغون شہر را تا روستا
دل تو بردی از خودم نی اختیار داشتم

جرمنی ۲۱/۱۲/۲۰۲۰

صلح

کهنه زخمِ خویش را با آشتی درمان کنیم
مهر الفت را چه بهتر هدیه به جانان کنیم
بس جوانانِ رشید، قربانیِ پیکار شد
بار و آلِ پاک و جدان بر فقیر احسان کنیم
غنچه‌ی گل از محبت دست کن ای هموطن
با چنین پاکیزه تحفه، حرمتِ انسان کنیم
تخمِ تزویر و فریب و چال و نیرنگ و دروغ
با گروهی خستگان، همبستگی اعلان کنیم

کینه و بغض و کدورت دور کن از جان و دل

شادی و صلح و صفا را منظر تابان کنیم

ما تبسم را یاریم بر لبِ مادر چه خوب

دشمنان خویش را یکباره کی حیران کنیم

روضه خوانی میکند زر غونه از ژرفای دل

سجده‌ی درگاه حق با باور و ایمان کنیم

جرمنی ۱۹/۱۲/۲۰۲۰

غبار عشق

این باد صبا مطبوع تر از بهار عشق

معطر ز گل های چمن نو بهار عشق

ای ماه شیرین اَلْقَیَّادِ کُنار من

سو ختم و شعله ور شدم از شرار عشق

آن تیغ ابروان که شده زخم سینه ام

شو، مشعل تابان و دور از غبار عشق

ز درد و غم هجر فغانم به آسمان

کو چیده دلم بار دیگر از دیار عشق

قاصد هدیه کرچه شد آن پیام خوش

زر غونه استوار چو کوه در قرار خویش

استاد عشق

یاد خلوت شبانه‌ی من

بخوان حدیث شاعرانه‌ی من

من و دل قصه‌ها کردیم باهم

شنید کم دل غم و افسانه‌ی من

رسید استاد عشق و آتشم زد

به آتش سوختند ویرانه‌ی من

گلایه کم کنی زرغون زیاران

چه کویم از خود و بیگانه‌ی من

جرمنی ۶/۲۰۲۱

دیارم

دیاران رنگ و بوی غم گرفته

خیال و خاطر ماتم گرفته

به زیر آسمان دود و باروت

دیارم را چهره‌ی بزم گرفته

صحرا و کوه و دشت دمن را

چو دغ لاله بر دل بزم گرفته

کلیم درد غم هموار به هر سو

آرامش از تن آدم گرفته

وطن ماتم سراسد بر سرما

دو چشمان زرغون شبنم گرفته

مهاجر

منم از نسل سرگردان دنیا

غرورم، بهنجوئل مردان هویدا

چو مرغِ بی پروا، بلم گشته

مرا کو آشیان کو لانه اینجا

خمو شتم بیصدا از وحشتِ جنگ

شدم زخمی علیل است پیکر ما

چمن زاری که بودم قتل گاه شد

ترحم مرده است اینجا خدا یا

یادِ باغ و گلشن ناله تا چند
گذشت هر روز و ماه و سال تنها
نگاه دارم به آبی آسمان بیش
خودم بچاره دیدم آشکارا
ر بوده اختیار از دست من غیر
کسی شنید و بس کردم تنها
دیارم دستخوش دشت گران شد
به ملک خویش زر غون گشته شیدا
جرمنی ۱۹/۱۰/۲۰۲۰

به جرم جنسیت

گر شود زن ضرب شلاق یگان یک مادر است

عامل اش وجدان ندارد یا خدا ناباور است

دودون ثنوت پرورند بکرشی

بخبر از عرف انسان، ناشناس از کوهر است

همچو دشمن قاتل زن جنس افغان در جهان

شد نمایان ظلم ظالم به قاتل رهبر است

زیر پای این ستوران حرمت انسان شده

کوش شان از داد و وایلا زن گویی کر است

کشورم در دست نامردان جاهل کیش زشت

روزگارش پرز دود و آتش چون مجمر است

مستانه

تو بودی و خیالت تا سحر دوش

برفتی رفته رفته رنجم از هوش

چنان مستانه از خویشم ربودی

که اقدام در این ویرانه خاموش

کشیدم نعره‌ی فرقت قنایت

زدم داد و نکردی داد من گوش

سحر بر خواستم بوی تبت بود

تو کو بی مشک و غنبر میزند جوش

حرامست در طریق عشق زرغون

کنی گر جرمی بی یار خود نوش

جرمنی ۲۰۲۱

غزل خسته

به شهر ما همه خوابیده هستند

که گوش کر زبان بریده هستند

همه دگیر ز درد و کشتار است

ز ظلم آدمی شوریده هستند

برای آن شهید غرقه ی خون

ز رنگ سرخ خون رمیده هستند

نشسته مادری با اشک التیام

ز طعم تلخ مرک چشیده هستند

درینا پدران از دست داعش

کمر شکسته و خمیده هستند

در این وادی وحشت از غم و درد

بزر دروغ و قتل رویده هستند

غزل خستی من از دل زار

بین زر غون همه ژولیده هستند

جرمنی ۲۰۲۰/۱۱/۲

د گبار

در این ماتم سراگام آهسته بردار

شهیدی خفته و افتاده بسیار

جسد غلطیده با صد زخم ناسور

که سیل آساست خون در حومه نگرار

بخون رنگ است در و دیوار شهرم

ز نغش و گوشت فرزندی وطندار

کمی دوست و کمی دشمن زند سر

جوان و مرد و زن بستند به رگبار

در این ماتم سراگام آهسته بردار

شهیدی خفته و افتاده بسیار

جرمنی ۲/۱۱/۲۰۲۰

آشیانه

زدی آتش توبه آشیانه‌ی من

کردی ویران در و کاشانه من

شدم بچاره و دلگیر و حزین

کجا است بی غمت غمخانه من

گل ناز تو ام در گلشن عشق

میا برگرد و باش پروانه‌ی من

شدم رسوا و پجاره در شهر

منم لیلا تو بی جانانی من

شنو اسطوره عتقم پس از مرگ

به شهر و ده شده افسانه‌ی من

اگر باور نداری عشق زرغون

بخوان بیت دل دیوانه‌ی من

جرمنی ۱۱/۲۰۲۰

ماقم سرا

درین ماتم سراد دست و آزار

شهدان هر طرف افتاده بسیار

جد غلطیده با صد زخم کاری

ز عیان می کنند تقیج را تکرار

ز خون رنگست در دیوار شهرم

به نعش و گوشت فرزند و طنذار

کمی دوست و کمی دشمن زند سر

جوان و مرد و زن بستند به رکبار

جوانان هر کجا ژولیده در ترس

ز اندوه و غم و التیام و اخطار

نذارم صبر خدا یا صبر دل ده

که رفته از کفم توان و اختیار

درین ماتم سراشور و فغانست

جوانان هر طرف افتاده بسیار

خیالت

طبعات سبز و وجودت بی بلا باد

خیالت راحت و لطفت به ما باد

قدت سرو خرامان نازنینی

تن ات سالم به امان خدا باد

به ستمکین دیدنت دل می برد دل

دو چشمان گشک ات با حیا باد

قفص سینه کشته لاله درد

سرو پای تو ز غم مارا باد

من که ز اهد به در معبد عشق

کمر ز عشق ات بر من روا باد

فقیر دلب کوی ات کشته ام من

خیر حسن چو ماه ات بر کد باد

شنوزر غون نوای چنگ و نی را

سرور بخش دل این بی نوا باد

جرمنی ۲۰۲۰/۱۱/۱

پارسی

نقرو ناب همچو در زیست فارسی

گل به دامن گل به سردر دشت و دامن فارسی

تازه شد جانم ز هر واژه و گل واژه اش

شعر و غزل کشته است در اوج رویا پارسی

بید شک نیستم شکر گلوآژه دارم از سبق

چهلچراغ جل و تاریکی دنیا پارسی است

سعدی و حافظ و مولانا بودیشوای من

شاعران و عاشقان مدح سرافارسی است

زرغونه گرمی سرایی با طبع شاد و روان

شعر نغز عاصی سوژه دل با فارسی است

شعر و الهام

غم آمد و شعر و الهام و سخن رفت

سکوه، عشق و مستی از وطن رفت

حدیث رنگ و بود کبریا خوانم

طراوت از گل و باغ و چمن رفت

دیارم کجای در دست و الام

تو گویی مهر و الفت از چمن رفت

سرود سرد باران کشته خاموش

نوا و شور گل های سمن رفت

هزاران نخل سرو شاخ و شمشاد

به خوان غلطید و پوشیده کفن رفت

به غارت رفت هست و بودم زرغون

ز مین کوه و لعل و یمن رفت

جرمنی ۲۰۲۱

ساغر

بعد از این وصف رخ و جمال ماهات نکلم

گل و گلواژه مارا فرش راهات نکلم

کرچه من باور مند هاتف خوش پیغام ام

نواهی پیت و غزل به نام و شانت نکلم

من که چو لیلی آواره کشم چه عجب

بعد از این تمنایی مهر و وفایت نکلم

باده از جام تجلی تا سحرشیری آر
تو شتم باری با تو ساغر و نایت کنم
دور روم دور های دور ز درد و همه غم
قصه ی درد دلم شعله برایت کنم
صبر اجریست که از عرش تجلا خواهم
دیگر از اشک و غم شکوه برایت کنم
زر غونه می برد این بار غم و درد محن
غرور و همت خود را زیر پایت کنم
جرمنی ۲۰۲۰/۱۰/۱۱

قصه دل

صنایا تو دارد دل سودایی من
تو چه دانی ز من اینهمه رویایی من
فلک از بار غم غم خم شده زهار و بدان
که نوزد دانت آتش شیدایی من
بی تو لبریز شد و رفت ز کف صبر و توان
قصه دل تمام شد عشق رویایی من

بسرایم غنلی از تو و از لاله ی دشت

بوز باد صبا بر گل صحرایی من

گل و کواژه به وصفات همه چو رنگین است

همچو لولوی پر بها موج دریایی من

شب وصال سر رسید و سرد و دلگیرم

تویی زرغون امید امروز و فردایی من

جرمنی ۲۹/۹/۲۰۲۰

پاسداری از پارسی

این زبانِ مادری و مکتبی است پارسی
کویش نرم و کلام روشنی است پارسی
واژه‌های دلشین‌اش مینوازد گوش را
نقرمعنا از خراسان و هری است پارسی
تا آسمان اریانای کهن دارد نشان
کوکی رخشنده باروشنی است پارسی
یادکاری از نیکان وارثیم ایات‌شاد
کنج دانش حافظ و از مولوی است پارسی

کابل و تهران و تبریز تا بخارا کنجه نیز
خط نستعلیق شاه و درباری است پارسی
این زبان مادری دُرِ دی و تاجیکی
نقش زرتشتی و مانی، آذری است پارسی
چون گل مرغوب دیدم در چمن زار ادب
خارچشم دشمنانِ اجنبی است پارسی
پاسدارم این زبان و این ادب فرهنگ اصیل
درخوری اورنگ و تاج سروری است پارسی
جرمنی ۲۰۲۰/۱۰/۲

معنی عشق

اهل هوس چه داند از شور و مستی عشق

بنای روزگار ان بودست ز هستی عشق

تفسیر این معانی فم بلند خواهد

کن اهتمام و دریاب دریای معنی عشق

عشق و هوس دو معنی دو ساز و بزم خواهد

عنوان مکن هوس را در کوته دستی عشق

در بزم پالکبازان عشقت و دل ربانی

دریاب کعبه دل از می پرستی عشق

کوه و کوتل هزار است زر غوغه تو بدانی

صعب و سهل نداند مستان مستی عشق

جرمنی ۲۰۲۱

آشفته بازار

دیارم سرد و پاییزی پریشان است
نوای صلح و آزادی بهلش خون انسان است
هوای دلگیر و تاریک کسترده دامن شب را
ولی آن خانه جلاد تا صدم چراغان است
شب سرد است و برف باران یتیم باگریه و نالان
ز این درد غم جامه‌کاه دو چشمانم به گریان است

شیون و شور و فریاد است کنار صندلی سرد
فقیر و پچاره مبهوت که در شام غریبان است
در این آشفته بازار که همه باد و هول و غم
چرا زر غون نمی دانی که فقر و جنگ عریان است

جرمنی ۱۱/۱/۲۰۲۰

نگاهت

دیشب که شیفته نگاهت بودم

تا سحر غرق خیال و سراپات بودم

همه شب تاری خیالم به هوای رخ تو

به تمنای تو و مهر و رضات بودم

چقدر چشم تو زیاست با ستمکین و ناز

عاشق چشم خمار و روی ماه ات بودم

زلف و چشمان و قد سرو تو ای دلبر من

شعله زد بر دل و جان مست نگاهت بودم

با هزار عثوه و نازت تا شوی رام دلم
ملنگ کویت و پشت در کدات بودم
چه عجب زلف سیاهات که دل برده ز من
دکیر قهر تو، آن ظلم و جفات بودم
تو چه کردی که تم سوزش و دردی دارد؟
من زرغون سنبل و مهر و صفات بودم

جرمنی ۲۰۲۰/۵/۳۰

رمضان مبارک

مژده و خلوص و الفت ماه غفران رسید

کرم و فضل خداوند لطف رحمان رسید

روزه داران با عبادت در شب و در نیمه شب

ماه سجد و تلاوت ماه قرآن رسید

ماه پکی و صداقت همدلی و آشتی است

مژده عدل و عدالت ماه احسان رسید

بینوایان و فقیران چشم به دریک لقمه نان

مرده‌ی بخشش و مهر از سوی یزدان رسید

در رمضان هر مسلمان دست به دعا نزد خدا

رحمت و لطف خدا از عرش و عریان رسید

ای مسلمان قدر این ایام بدان از دل و جان

ماه صیام و ترابی چند روز مهمان رسید

جرمنی ۱۰/۴/۲۰۲۱

مجلس رندان

درد دل را رفته به میخانه حاشا می کنم

زخم سینه بامی و ساغر مد اوامی کنم

ساقیا آرزو جام هاد مجلس رندان شب

مستی و دیوانگی هارا تماشا میکنم

گر بنوشتم می و باده در کنار آن صنم

با عمر رفته بار دیگر صبر خدا می کنم

می، نوشتم تا شوم دیوانه، همچو مجنونی

شور و غوغای لیلی را تماشا می کنم

زرغون با تقوا دور از می و میخانه باش

شب و روز در معبد و مسجد التجا می کنم

جرمنی ۵/۴/۲۰۲۰

محرم رازم

شدم در شهر و بازار شهره و رسوای دل

عرض حالم که برد بر حضرت و مولای دل

به که گویم که چه ندیده ام تا به سحر

چه کنم کروا نسازم سفره ی سودای دل

عشق آمد لانه کرد از لطف در ملک دلم

داده است شور و ذکر در عالم و دنیای دل

محرم رازم نه ای با تو چه گویم درد دل

بگذر از افسانه و اسطوره ی غم های دل

در تنور بی کسی سوخت سراپا زرغون

دور افتاده موج و مستی و دیای دل

جرمنی ۲۰۲۱

همدلی تاجکان

من و تو هم تبار و هم زبانیم

زیک تن و زیک روح و روانم

زبان فارسی که در ناب است

من و تو بلبل این آشنیم

همه داریم نوا و لجه خوش

گر از بلخ و یا هم بامیان

سعدی و حافظ و مولانا بشوا

مدح سرای فارسی در جهانیم

خراسان سرزمین علم و فضلست

من و تو هزار این کوهستانیم

به هر سو بگری خورشید و دریاست

گل یک راغ و شاخ و بوستانیم

از دوشنبه تا تهران و بدخشان

همه آریایی و شیرین زبانیم

زبان ما زبان در و دربار

برای یکدیگر تاجک بخوانیم

شوق پاییز

شوق پاییز و رخ زرد که دارم به تو چه
چشم گریان و دل درد که دارم به تو چه
من که لرزان و فرو ریخته ام آمده ام
شادم از خانه اگر سرد که دارم به تو چه
در نهان خاندی جانم که غم ات پنهان بود
دور ز تو ملعبه از درد که دارم به تو چه
زینت شهر دلم یافت چراغانی شد
چهره پاکیزه و بی گرد که دارم به تو چه
زنده گی را بخود همواره بهاری کردم
خوی زرغون چنان مرد که دارم به تو چه

جرمنی ۲۶/۹/۲۰۲۰

قصه دل

هر نفس یاد تو دارد دل سودایی من
تو چه دانی ز من و این همه رسوایی من
فلک از بار غم خم شده زنهار و بدان
که نوزد دامت آتش شیدایی من
بی تو لبریز شد و رفت ز کف صبر و توان
قصه دل تمام شد عشق رویایی من

بسرایم غنلی از تو و از لاله ی دشت

بوز باد صبا بر گل صحرایی من

گل و کواژه به وصفات همه چو رنگین است

همچو لولوی پر بها موج دریایی من

شب وصال سر رسید و سردود کلیرم

تویی زرغون امید امروز و فردایی من

جرمنی ۲۹/۹/۲۰۲۰

همدلی و آشتی

ز صلح و همدلی هرگز خبر نیست

به دشمن آشتی اینجا اثر نیست

فضای امن را در حسرت هستند

برای پر کشودن بال و پر نیست

تمام روزگار آن تیره و تنگ

به شهادت دیاری ماقمر نیست

چمن خشکیده و پژمرده گلزار

درینا هم گلستان سبز و تر نیست

چنان شام غریب دلگیر و سرد است

بز جنک و کشتار ز شادی خبری نیست

محیط از وحشتِ رکبار خونین

بمردم هم مجالی از سفر نیست

ز جنک و کشت و خون ای داد و بیداد

چرا زر غنونه را راهی گذر نیست

جرمنی ۲۰۲۰/۰۹/۱۹

بزم دل

منشکن تو سکوتتم را در خلوت تنهایی
در بزم دل و دلبرای دوست چه میانی
که آب و جابم من، که همچو سراب دور
صعبت مرا یابی در رویش رویانی
از صورت مضمونم صد معنی شود ظاهر
بسکر تو حدیث دل با دیده پینانی
ز نهار گذر شخا از کوچه و کوی من
گزینشی مار قند اغیار به رسوایی
ستملین مکن زر غنم در شعر و کلام خویش
در اوج طرب خواند هر بیت به رسوایی

جرمنی ۲۰۲۱

غربت سرا

درین غربت سرا خانه بدو شتم

به ملک دیگران سرد خمو شتم

سرا پا درد و الهامم خدایا

به ظاهر ناتوان در دل بجو شتم

زبان خامه سوزد از غم من

غم میهن ربوده عقل و هو شتم

شدم آواره و دلگیر و محزون

نه طرارم نه خاک و دل فرو شتم

به شهر دیگران بادل چه سازم

که بگرفته ز غم ما خور و نوشتم

فلک در ماتم ام درمانده ای دوست

حدیث یاس میخواند به گوشم

بخوان زرغون سرود نام میهن

که از غم جامه ی شب را پوشتم

جرمنی ۲۰۲۰/۱

پنجشیر دیارم

سر مسم و آزاده نیست شعار من

با نام وطن باشد این قول و قرار من

در ضمیرم آیین اسارت بریده ام

رسم دیگری داری ای شهرو دیار من

پنجشیر تو که قلب خراسان زیننی

روشن چو آینه‌ی جهان ابشار من

مردم با غرور این کوه پایه کهن
محکم استوار شجاع پاسدار من
دره و دشت و سخره کوه‌های هندوکش
آغوش شهیدان وطن و پلیدار من
ای مردم دلیر تاریخ ساز سرزمین
تاریخ قهرمان جهان اجداد من
روح روان خستگان ات در راه ازادی
شاد باد روح شان این است شعار من

وصال تو

شمار چشمان تو زیاست ای یار
بی ریا چو چشم لیلیاست ای یار
ایام بهاری جوانی دیگر گذشت
چشم تو جام و ساغریناست ای یار
بس شاد گذشت زود گذشت عمر فانی
این خاطره در قلب مصفاست ای یار
دیروز که پر از هممه و شادی و سرور
مهراب کام تو دل ار است ای یار
عمرم به آخر آمد و صبرم به سر رسید
امید به وصال تو تمناست ای یار

جرمنی ۲۰۲۰/۹/۹

پدر

پدرم مظهر کنیکی و فداکاری هست

پدرم فخر من و مایه ی همیاری هست

پای او بوسه زدم رویش من کشت دوچند

دست او منبع نورانی میداری هست

در نبودش غزم رنگ دگر بگرفته

گل پر پر شده ی شعر من از زاری هست

طاقت و صبر و توان نیست خودت میدانی

رفت باعث درد است، و بیماری هست

بر غرورت چقدر لازم وز دل بنویسم

از خلوص ات چه بگویم همه شهکاری هست

داشتی مهر و محبت به همه یعنی که

شعر زر غوغا به نامت گره کشایی هست

جرمنی ۲۰۲۰

مہء من

چہ شود ز روی الفت بہ درام اگر یابی
شب و روز من کی شد مہء من چہ رانی
بہ چہ عذر و بہنوای طلبد ترا دل از من
چہ کنم بہ کی بگویم کہ تو ماہ کم نہائی
بہ شکوہ آرزو ما تو بی عشق و آرزویم
کل و باغ و ناز نکین سرو پاناز و ادائی

نبوده ام به کویت چه کنم دوا چه چاره
شبی به دت پیام به بهانه می کدایی
نه ز دل گلاب دارم و نه زیار شکوه هرگز
که فلک ز قتنه آکند به میان ماجدایی
برک و بار خویش ریزد زرغون به پیش پایت
که ز روی مهر و الفت به درش شبی درایی

جرمنی ۲۰۲۱

زندان عشقت

تو الهامی و من گل واژه‌بایت

سرایم شعر هستی از برایت

سراپا ناز بی همتا تو هستی

گل را پر پر نمایم پیش پایت

دو چشمان سیاه و ساده داری

تم را من نمایم جان فدایت

منم زولانه در زندان عشقت

شمیم عطر آن زلفی سیاهت

اگر لطف نمایی بر من زار

غزل را ینمایم فرش راهت

فقط نقی که داری بی وفایی

می سوزد تار و پودم از بجایت

جرمنی ۲۷/۸/۲۰۲۰

ماتم

در این وادی نمی دانم چه حال است

مسلل درد و غم مرگ و زوال است

در دیوار شهر است درد و آتش

خدا یا غرق ماتم این خیال است

ز نقش پاره پاره استخوان سوخت

بود خشم طبیعت چند سال است

به شهر و کوچه و بازار پروان
فغان از سیل و این موج و طلال است
گلیم درد هموار است در ملک
گهی کشتار و که قبر بلال است
الهی خسته گشته این دل زار
مدار اکن تورب دلی که زال است

جرمنی ۲۵/۸/۲۰۲۰

نوت:

زوال: نابودی

طلال: ویرانه

بلال: نگون بخت یا بدبختی

زال: فرتوت

تیغ آبرویش

نیست در بازار هستی مثل یار خوشنظم

ای دهر مگر کوری یکبار بین رویش

عجز خنم اینجاست گویم ز خط و خال

در غزل نمیکند وصف تیغ آبرویش

نقاش به تمیکن زد نقش پیکر نازش

ببند طلا بستند رشته رشته میویش

ای که دل افسرده در بهر اومی سوزد

بسمل و غرق و مدّهوش زولانه به کیویش

آرد شمیم عطرش آن باد صبحگاهان

مشاطه نمی خواهد آن چشمان جادویش

جرمنی ۲۰۲۰

شهر ما

در شهر ما تمیز و گل و خار کمتر است
بالا نشین و نا کس کس خوار و ابراست
انصاف کوزه سربه گریان در او رید
که در سریر قدرت، مزدور و چاکر است
امروز که ظلم، وحشت در وطن افتاده جا
چشمان مادران مادر اشک نم تر است

تفسیر خوب و زشت نبود در سرای ما
نآدان در این ستمده بادار و داور است
اقفاده است عنان فلک دست ناکسان
این روزگار دور ز مضمون و باور است
کویر دلم شکست و افسرد در این سرای
زرغون خسته دل را مگر این مقدر است؟

جرمنی ۲۰۲۱/۱۱/۱۱

سوژه

غرم سوژه ز افلاک و دل جان بود
شهره شهروده و زینت و شان بود
میرایم ز گل باغ و چمن دشت و دمن
دختر زرچو رقصان گل به دامن بود
پیش بادیه خیالات سرنم ای گل ناز
لب عشق غزل، عطش مکرخان بود
طبع شرم ز رخ ماه تو چو آب روان
خرامان ماه قناری شوکت و شان بود
تو کی هستی که زرغون را سرتاپا سوختی
شده عشق و صفاد لبر جانان آمد

جرمنی ۲۰۲۱/۱۱/۱۶

اسرار فلک

درگوش دلم همه ی جخل و دیاست
باری بشوای دوست که این زمزمه زیاست
انداز لکهای تو صد شور بر پا دارد
اسرار فلک خواندم از روی تو پیدا است
تصویر تو بینم بر هر چه نظر افتد
این خواب و خیالات است یارویش رویاست
دیوانه شده این دل از فراق تو جانا
درد و محن مجنون از عشق روی لیلست
زرغونه کوید ای دوست دور باش ز میخانه
این شور و نوای تو از می و جام میناست

جرمنی ۲۰۲۰/۸/۱۳

عروس باغ

سراپا نور و بارانی عزیزم

برایم نور چشمانی عزیزم

خدایت داده موی و روی زیبا

چو حور باغ رضوانی عزیزم

فراز گردنت آج دو عالم

تو عطر باد و بارانی عزیزم

قدت گل قامت گل بدنت گل

عروس باغ جنانی عزیزم

جرمنی ۲۹/۸/۲۰۲۰

نوای عشق

من سراپا آتشم سوزم به پای عشق تو

از نیتانم گلویم بر نیاید جز نوای عشق تو

رفتی و بیتودیدار ان شد پاییز و نرزان

نه فراق از من گریزد نه نوای عشق تو

میرو آفتان و خیزان در دیار نخط ما

گر زیبا آتقم به سر آیم قوای عشق تو

نیست معنی حدیث من تبی از شور عشق

واژه ما کل میکند، دارد و رای عشق تو

بر که گوید زرغون اسطورهء سودای دل

که حضرت عشق مرا کرده گدای عشق تو

جرمنی ۲۰۲۰

مکتب عشق

یار عربه خویم سکنین و ادا تا کی
این شیوه و این انداز بر من کد تا کی
در مکتب مانود آیین دل آزاری
ای دوست بگو بر من ظلم و نادر تا کی
آواره و پچاره از درد و بنای تو
از ناز و تمهید جان بر من ناسر تا کی
یکدم بکن رحمی بر این دل پر دردم
بی رحمی و بی مهری بی لطف و صفات کی
الطاف ز بعد مرک در مان نکند دردم
دور از مکتب عشق و مضمون وفات کی

جرمنی ۲۸/۸/۲۰۲۰

کام تو

ز عشقت گر شوم دیوانه بد نیست

به شهر و کوچه ها افسانه بد نیست

شوم لیلای صحرایی و رسوا

ز عقل و هوش شوم بیگانه بد نیست

اگر ز بهر و سودا دیده پر نم

چو شمع اشکبارم و پروانه بد نیست

مباهات و شرافت بر تو بسیار

مبرا از می و میخانه بد نیست

چو مقتون می سرایم در هوایت

دور از فرط غصه مستانه بد نیست

ایام خوشی در کام تو باشد

به دست و پایم این زولانه بد نیست

ز اندوهی فراوان در میان

هراسان سر بکف یخانه بد نیست

با وصف همدلی و مروت الفت

سرت بر شانه ام شبانه بد نیست

تو زرغون صیقل و عشق وفارا

جلالیش در دل جانانه بد نیست

کرونا

ز مردم کوشه کیرم غم دارم

عسل در دهن طعم سم دارم

کرونا شد جهانگیر خلق دروهم

ترس نابودی عالم دارم

مصیبت به گریان همه خلق

ولی دردی فقیر مبهم دارم

کجا بود این ویروس بر انسان

حلاوت در سرایش کم دارم

مکر بهجو طاعون است بر آدم

درمان و جستجو مرهم دارم

زرغونه گرتو در بند قرطین

دوری از جام و ساغر جم دارم

دعا و التجاه یار اشفا بخش

بر بیمار و زار پی هم دارم

جرمنی ۲۵/۳/۲۰۲۰

شیوه و انداز

عشق جان سوزت مراد یوانه خواهد کرد
از سر هوش و عقل بیکانه خواهد کرد
صنم از سگدلی و بی باوری هایت
کد او زار در کوه تو جانانه خواهد کرد
اگر روزی نینم خال هندو و چشم زیبایت
منی دیوانه رابت پرست در بختانه خواهد کرد
آن شیوه و انداز یار با صعب و سخت دشواری ها
آخر به دست و پایم زنجیر و زولانه خواهد کرد
عاقبت اسطوره‌ی هر سفره و هر خوان خواهیم شد
می پرستم، بی خودم در گوشه‌ی میخانه خواهیم کرد

همدلی با همی با تاجکان

من و تو هم تبار و هم زبانیم

بود پیوند یک جسم و روانم

زبان است هویتِ ما پارسی شد

صدای بلبلِ این بوستانیم

بشیرین لجه شد گفتار ما شد

گر از بلخ و بدخش و بامیانیم

نخن از مولوی سعدی و حافظ

سرایشگر هویدا در جهانیم

خراسان سرزمین علم و دانش

ازین فرهنگ عرفان پاسبانیم

یابکر فلات و شهر و کوهسار

همه پرورده‌ی یک گل ستانیم

دوشنبه تا به تهران و سمرقند

همه با هم عزیز و مهربانیم

دری و پاری از هم جدا نیست

روا جایز نشد تاجک بخوانیم

جرمنی ۲۷/۴/۲۰۲۱

شب یلدا

صفا اینکه توان چشمان شهلا داری
کونه سرخ بهجو لاله در صحرا داری
یارا اینکه دلم بسته و دلباخته تو ست
چرا که زلف دراز چو شب یلدا داری
به تمنایی خیالی ملکوتی ات یار
چهره پر نور چو حضرت حوا داری
دلم وابسته بر کونیه چو ماه تو است
پاکی و لطف و صفا چو شب یلدا داری

جرمنی ۲۹/۶/۲۰۲۰

راز پنهان

شب و روز با غم و درد او چو ویرانه شدم

مدهوش و شکسته و بی سرو سامانه شدم

دل من تابه سحر غرق تماشااش بود

سربه صحرا زده، چو لیلی دیوانه شدم

راز پنهان دلش شعله زند بر دل و جان

بسل گوشه نشین بر در میخانه شدم

قد و قامت بلندش چو درخت سرو و ناز

همچو گل دور و برش بسته و چچانه شدم

دیده ام تاب نیاروز درد جان کاهش

کدای پشت درش هر روز و شبانه شدم

دل شده شیفته خصلت مردانه او

گرچه سخت است ولی عاشق فرزانه شدم

زر غمونه داد نزن از دل دیوانه خویش

ملنک کوهی دت میخور یخانه شدم

جرمنی ۲۹/۶/۲۰۲۰

سو ختم آب بیار

مقصد در سوختن هموطنم کیست بگو؟

تقصیرش خاموشی یا ظلم فلک نیست بگو؟

مشی از حاکمان که غرق در عشرت و عیش

فرار و جنگ و اتحار ز دست کیست بگو؟

کجایید مردم شهر، هم دیار خسته من

شعله از آتش و در جان و تم چیست بگو؟

من که بچاره بودم در سد راه نجات
هدیه بچاره کان آتش جاریست، بگو؟
دل همسایه بی رحم چه داند ز بحر
غرق دیا و بحر و آتش بازیست، بگو؟
مگر فردوسی و سعدی سرودن از لوح دل
آن گل و کوازه از زبان فارسیست بگو؟
گله کردم ز پاکستان که هم زبانم نیست
فرهنگ قتل و کشتار رسم ایران نیست بگو؟
سو ختم آب یار معر و استخوانم سوخت
درد این سوخته جگر حسرت یا شادیست بگو؟

آب یار تو ای مسلمان بر سوخته‌ی تم
همه سواشک یتیم گریه یازار است بکو؟
تو که بهخوان هم زبانی و نسل آریایی
نفرت و اشک مادران چرا جاریست بکو؟
من زرغون دل شکسته ز درد هموطن
تپیدن در غم و درد، همچو مایست بکو

لعل یمن بهار

پیراهن سرخ و قاری عروس باغ و چمن

گل مرسل گل لاله سبزه‌ی و راغ و دمن

گل به دامن و خرامان دلبرمه روی من

پیرهن از گل به تن دارد سراغ بهمن

سراپاناز و تمکین ای شکوهی نو بهار

همچو لاله در سینه خال سیاه داغ محن

دکنار گل کلاب و آن درخت سرو بلند

گشافته به مرغزار، همچو کلاب باغ ختن

گل به دامن و خرامان آشنا با من بمان
پیرین از گل به تن چهلچراغ بهمین
دخت زرای آشنا با من بمان در میکده
تازه کن لب جان من با ان فراغ یمن
میروی سوی چمن ای زرغونه توانا ناز
تو برقص و تو بخندد گل باغ یا سمن

جرمنی ۲۰۲۰/۴/۶

کرونا

خلق عالم واکیر کروناست

جهان زندان و جاکیر کروناست

تباهی دارد این ویروس مرکبار

وشت و ترس جهانگیر کروناست

اگر شاه است و کدابی نوا است

همه در ظلمت واکیر کروناست

به بازار غم و ترس مرک بسیار

چو طاعون زخم زودگیر کروناست

مصائب این ویروس از خلق و عالم

دل تنگ، روح نمگیر گروناست

جهان بی رنگ و خاموشی در شهر

استخوان سوز و جانگیر گروناست

همه عالم حیران و ناتوان است

بشر در فکر پیشگیر گروناست

یا ادم بیاموز درس عبرت

تمام ملک و آدمگیر گروناست

جرمنی ۲۰۲۰/۵/۱۶

همدم من

حسن زیبایی تو کرده دیوانه ام
پیش شمع رخ تو پروانه ام
عشوه کم کن خدارا از روی کرم
یک شبی سربنه برشته ام
تو خوشی و امید و تمنای من
ای امید دل و نور کاشانه ام
شاه حسن و کرم بردت جادهم
باز معمور و کن شهر ویرانه ام
تا جفاست جان هدم من جان
ای مهء مهربان باش جانان من

جرمنی ۲۰۲۰/۲/۲۱

صاحب دلان

استی دیدگاه نم تفسیر حال غربت

ای شنج پاکه امن صاحب دلان دوران

ای صوفی و درویش و بی دلان عمران

مدار ای دو چشم روشن دلان درمان

هنگامی سگدستی امید من تو هستی

قارون کند که اراچو پر دلان سلطان

ای صاحب کرامت شکرانه کن خدا را

کشتی شکستگانیم بابد دلان کفران

سو ختم بهچ شمع در کوی بدنامی

ای رب مهر عطا کن به بی دلان یزدان

جرمنی ۲۰۲۰/۵/۱۴

رمضان ماه مهمانی خدا

ز گلستان عبادت یکی شان است رمضان

ماه سماع و تلاوت قرآن است رمضان

قدوس شکر ز خلعت و التجاتا سحر

چراغ روشن شب و شبستان است رمضان

ادب نغمه سرایمی حاطان القدوس

عبادت توشه راه مسلمان است رمضان

ضیافت های الهی مراد خلوت شب
همچو باغ پر فیض ایمان است رمضان
فقیر و بی نوا چشم به در مطر است
صدقه برگردا و ناتوان است رمضان
احرام جامه بر بستم تا روم سوی کعبه
کعبه اینجا در ملک غریبان است رمضان
یا ای حاجی و مخلص به یاد نام خدا
خیرات و رحمتات بر تیمان است رمضان
جرمنی ۱۳/۵/۲۰۲۰

غزله

غزلم رویش احساس دل و جان بود

نختم قصه و اسطوره‌ی دوران بود

میسرایم شعر پر شور درد من و تو

نه حدیث خط و خال رخ خوبان بود

من چه گویم چه نگویم تو بخوان دقتر دل

لهب عشق غزل واضح و عریان بود

شور این بادیه الهام کلام من و دل

عشق این حدیقه عطش غرت و شان بود

تو که استی که زر غون شده شیفته‌ی تو

مهر تو گرمی گل واژه‌ی دلمان بود

هوای سبز غزل

دو شم هوای سبز غزل بود تا سحر

خواندم حدیث میکیم باد و چشم تر

دل بود و من، کواه نست ماه نیمه شب

گفتم حدیث عشق به تفسیر مختصر

باز آه غزل که هدم و هم راز من تویی

با خود مرا به عالم رویایی خود ببر

چون ابرهای پر تیش آسمان شعر
بگرفته ام بسوی تو من باز بال و پر
گلوآژه‌های شعر ترم عطر و بوی تو ست
دارد شکوه و شیوه‌ی انداز دگر
زرغون در کلام تو الهام گل کند
ورنه تونه ادبی و نه اهل هنر

جرمنی ۲۰۲۱

وصالت

غزل های ترم اسطورهء پردرد را ماند
و رای شعر پر شورم نوای سرور را ماند
به چشم دل اگر خوانی حدیث پر کدازم را
سفر عجز پائیزی و رنگ زرد را ماند
به ساز حضرت عشق میروم رقصیده در کوبش
شکوه مشت خالم چون غبار گرد را ماند
به حیرت میکشد اندیشه را تعبیر مه رویان
غرور دختر رز آبروی مرد را ماند
نشد باب وصالت لحهء زرغون در هستی
امیدی آرزویم تکیه گاه نذر را ماند

جرمنی ۲۰۲۱

تار و پودم

از همه ی جنگل و دیا نه هراسم

ز ادبار همین مردم، دیا نه هراسم

بسیار کشیدیم غم و ماتم این دهر

از وسوسه ی امروز و فردا نه هراسم

در تار پودم عجبین است رسم آزادی

از گرگ و اناجچه ی صحرا نه هراسم

هرچند بود دگیر شام و ظلمت شب

از شام غم و ظلمت شبانه هراسم

رنگین شده رود ز خون طفل و بنا

زین دون و دد بی سرو بی پانه هراسم

ای مصرع رنگین تو باشی شاهد من

کز ظلم و از مرگ به ولانه هراسم

ستم کده

در شهر ماتمیز و گل و خار کمتر است
بالا نشین و ناکس کس خوار و ابر است
انصاف کونه سربه گریان در آورید
که در سریر قدرت، که مزدور و چاکر است
امروز مشاور و مشاوران گرفته اند
گل چهره ها امر، هر جاسکر تر است

تفسیر خوب و زشت نبود در سرای ما

نآدان در این ستمده بادار و داور است

اقفاده است عنان فلک دست ناکسان

این روزگار دور ز مضمون و باور است

زر غونه سرکشی مکن از هضا و قدر

بگذار سربه آنچه که بر ما مقدر است

جرمنی ۲۰۲۱

سمای یدلان

عاقلان کر بیند بخانی نادانان را
صحیفی خشم کین آن دل آزاران را
عاقلان کر چه با خلوص و سزاندیش بود
چشم باز کرده بخوان شعر ابوریحان را
تفسیر از بی خردان نیست در شعرش، دشوار
اهل عقل و خرد اند سعدی و ابوریحان را
تفسیر از بی خردان نیست چندان مشکل
عاقلان را نبود بهاد دلان را
سعدیا هر کلام و سوژه ات باید چو در
رهنما با خلوص این سمای یدلان را

جرمنی ۲۰/۷/۲۰۲۰

عجز

از عجز ره به بار که ی کبریا ز نم

آتش به رسم قننه و روی وریا ز نم

کفتم به دل که دب کس و ناکسان مزین

دارم خدا چراد، هر ناخدا ز نم

از سنگ هر مزار مجو کام دل دلا

من کیستم که لاف ز مهر و وفا ز نم

گریار جلوه‌ی کند از روی لطف و مهر

آیم به شور و هممه تا نکجا ز نم

ای ابرهای پر تپش آسمان شعر

بر من ببار تا سخن از آشنا ز نم

شب زنده دار باش به خلوت سرای عشق

بر کوی دوست شور جرس درخا ز نم

جرمنی ۲۰۲۱

دیاران

دیاران رنگ و بوی غم گرفته

زمین و آسمان ماتم گرفته

رمیده عشق و مستی زین گلستان

یقین و باورم از هم گرفته

ز بس نامردمی دیدم در این شهر

دو چشمم گریه پی پی هم گرفته

ببار ای ابر نیسانی به عالم

کویرستان مریم نم گرفته

تو گویی که بلا شد مام میهن

غم و دردش همه عالم گرفته

جرمنی ۲۴/۰۹/۲۰۲۱

همسفر

عاشق زارم بتا از درد و حرمانم می‌پرس!
از جغای روزگار و شور دورانم می‌پرس!
هر گهی کشتی صبرم را زند توفان به هم!
زیر سنگ آسیاب ام، ریزه و گرد ام می‌پرس!
ناامیدی ما به بحر و تنده ای با ترس و غم!
موج یاس و ناتوانی دارم و درد ام می‌پرس!
خسته و افسرده ام از بحر و توفان و غم اش!
زین کویر دل شکسته، وز رخ زرد ام می‌پرس!
زرغونه گفتا که غرق در عمق بحرام بادینغ!
دیگر از حال و سپهر و لائهی سرد ام می‌پرس!

جرمنی ۲۰۲۱/۹/۱۹

بغصم

ای اشک همتی که وطن کربلا شده

بکمر، درین دیار قیامت به پا شده

شکوه چه کنم من ز بیگانه های غیر

ایجا، برادر به جان برادر بلا شده

مام وطن به پیش تو شرمندہ ایم ما

کز برای کفایت و جاه همه ناخدا شده

از جور روزگار بین طفل یتیم را

کز خانه و کاشانه‌ی خود جدا شده

بی خانمان و در بدرگشته هم وطن

بانوی با غر و شرف چون کداشده

زرغون (سوخت به حال وطن دل به سینه ام)

بغضم گرفت که بیش بگویم چه باشد

جرمنی ۲۰۲۱

کویر دل

قایق بشکسته ام ای، همسر دردم می‌پرس
ناتوان بی باد بانم ز این دهر و مردم می‌پرس
این برو آن بردیامی خورد کشتی صبرم
توت، توت، پارچه، پارچه کشتم کردم می‌پرس
یاس و ناامیدی به بحر و تندی با ترس و غم
موج یاس و ناتوانی در وطن دردم می‌پرس
خسته و افسرده ام از بحر طوفانی شب
ز این کویر دل شکسته و ز این رخ زردم می‌پرس
«زرغونه» که غرق شده در طلاطم عمق بحر
ز این چنبری این آسمان و لاله سردم می‌پرس

جرمنی ۲۰۲۱/۹/۱۹

ظلمت شب

شام سیاه و ظلمت شب های تار رفت

شکر خدا که غنی خاین کنار رفت

بردند هست و بود وطن را بی خیال

مردور بچه های غدار و طرار رفت

این مشت خود فروش وطن را فروختند

صد حیف که بی محکمه و پای دار رفت

خورشید می دمد دوباره مخور غم هموطن

زین خاک پاک حلقه ی بی تنگ و عار رفت

محرشربه پانموده غلیمان در این وطن
بابای بی عز و شرف زین دیار رفت
شاید گل امید بروید به باغ و دشت
دیگر زمان و حشت و ظلم و فرار رفت
بسیار کشیدیم غم و درد این وطن
افوس که آن نام و نشان و قار رفت
هر چند شب خلعت تار مادر از است
از و سوسه در دل شب جان و روان رفت
صبر کن، هموطن کم مانده به صبحدم
روزی میانی که دیگر شب تار رفت

بیدل

به نام مهر و وفا و الفت

یار جانی و دلداری ندارم

در این غزب سرای ماتم و درد

عزیز و دوست ننگساری ندارم

دو عالم در دما دیدم ز مردم

دلا با تو سروکاری ندارم

نکستم کلاه مهر و محبت

مونس و هدم و یاری ندارم

نگنم گله از نا اهل و نادان

به دون و خس و خار کاری ندارم

در این دنیای رنگ، رنگ خوبان

شدم بیدل دل از اری ندارم

جرمنی ۲۰/۶/۲۰۲۱

الفت

بعنوان وفا و مهر و الفت

دگر دلبر و دلدارى ندارم

دو عالم مدعا دیدم ز مردم

دلا با تو سروکاری ندارم

ز بس نامردمى دیدم زیاران

شدم بیدل دل آزارى ندارم

در این کهنه سرا چو عجزه

انیس و همد و یاری ندارم

گستم رشته‌ی یاری ز خوبان

غم و درد و خس و خاری ندارم

ز خلوت می‌کنم رخوت ز دل دور

به کس کاری و آزاری ندارم

جرمنی ۶/۲۰۲۱

سبز غزل

دو شم هوای سبز غزل بود تا سحر
خواندم حدیث یکیم با دو چشم تر
دل بود و من، کواه نست ماه نیمه شب
گفتم حدیث عشق به تفسیر مختصر
باز آه غزل که هدم و هم راز من تویی
با خود مرا به عالم رویایی خود ببر

چون ابرهای پر تیش آسمان شعر
بگرفته ام بسوی تو من باز بال و پر
گلوآژه‌های شعر ترم عطر و بوی تو ست
دارد شکوه و شیوه‌ی انداز دگر
زرغون در کلام تو الهام گل کند
ورنه تونه ادبی و نه اهل هنر

جرمنی ۲۰۲۱

بزم دل

مشکن تو سکوت ام را در خلوت تنهایی

در بزم دل و دلبرای دوست چه میانی

که آب و جابم من، که بهجو سراب دور

صعبت مرا یابی در رویش رویایی

از صورت مضمونم صد معنی شود ظاهر

بسکر تو حدیث دل با دیده پینایی

ز نهار گذر شیا از کوچه و کوی من

گزینش می مار قند اغیار به رسوایی

ستملین مکن زر غنم در شعر و کلام خویش

در اوج طرب خواند هر بیت به رسوایی

جرمنی ۲۰۲۱

رسم وفا

آخر ترا به رسم وفا آشنا کنم
با واژه های شعر ترم هم صدا کنم
ای ابرهای پر تپش آسمان شعر
بر من یار و رنه ترا هم رها کنم
خوانم حدیث عشق به بازار رنگ و بو
دگر حریم عشق و هوس را جدا کنم

مارا گلوی سبز و سخن داده اند و بس

تا حق عشق و مهر و محبت بجا کنم

یار دویده روزی گراید به کلبه ام

آیا چه محشری ز خوشی اش پیاکنم

زرغونه خموش داد نزن حال مامین

باد دو غم بسازم و صبر خدا کنم

جرمنی ۲۰۲۱

قفايت

تو رویایی و من اندر قفايت
برون از سر نشد آب و هوايت
اگر چه ديدنت بر من محالين
تسلی می کنم دل با صدايت
تویی تدیس و من چون سایه تو
کز ارم پاه نقش و خاک و پايت
پرستو خالم پر کشیده
سراب من نمی یابد سرایت
نثار جلوه ات کرد دل و جان
ز خون دل کنم رنگ و خايت

جرمنی ۲۰۲۱

مایه ناز

دل شده محو تماشای تو ای مایه ناز
تو سراپا شده‌ی ناز و من غرق نیاز
تو به ستمکین و ادا ییل سرشک ام دادی
نه هراسم گر زنی اشم از سوز و کداز
نه جابم نه سرایی و نه چون ملعبه ای
که بر قضم به نوای، چنک و دف و ساز
معنی شعر ترسم سوخته گان داند و بس
عالم دیگری دارد گر کنی رویش باز
زرغونه گر طلب و صلت او داری کن
خلوت و گریه و دلمان و شب و راز و نیاز

جرمنی ۲۰۲۱

شکوه

در هوایت شور دل برپاکنم باز
دیده را چو ابرها دریاکنم باز
کفتی مفرست نامه و پیغام به ستمکین
کفتم نکتم هرگز و اما بکنم باز
در مشرب مانیت دورنگی و دو بازار
دل در کف تو مانده چه سودا بکنم باز
از طبع ملالت زده‌ی ما تو چه پرستی
در کوه و کمر رفته و غوغا بکنم باز
خاموش مکن شکوه درین بادیه تو زرغون
تا کشده‌ی خویشت را پیدا بکنم باز

جرمنی ۲۰۲۱

عقده دل

خوانم سرود، عقده دل را بکنم باز

با دیده ی گریان چو دریا بکنم باز

کفّتی مفرست قاصدی با نامه و پیغام

هر نامه و پیغام ترا واکنم باز

در بازار دل بهای دارد طبع عشق

گران خریدم ولی سودا بکنم باز

از درد من لیلایی بچاره چه پرسی

در دشت و دمن رفته و غوغا بکنم باز

شکوه کننید زین فلک و درد روزگار

تا زرغون درد دیده را پیدا بکنم باز

جرمنی ۲۰۲۱/۶/۱۴

محرم رازم

شدم در شهر و بازار شهره و رسوای دل

عرض حالم کی برد بر حضرت و مولای دل

بکی گویم که چها دیده ام تا به سحر

چه کنم کروا نسازم سفره ی سودای دل

عشق امد لانه کرد از لطف در ملک دلم

داده است شور و ذکر در عالم و دنیای دل

محرم رازم نه ای با تو چه گویم درد دل

بگزر از افسانه و اسطوره غم های دل

در تنور بی کسی سوخت سراپا ز غون

دور افتاده موج و مستی و دیای دل

جرمنی ۲۰۲۱

سرود تازه

رقم دگر چو زلف پس کوش کن مرا
چون خواب دوش، دیده فراموش کن مرا
دگر میآفتای من و نام من بگیر
بر خاک تیره خفته سیاپوش کن مرا
ای تو سن فراق موزان به آتشم
آبم بزن چو شعله ای خاموش کن مرا

ای غم بخوان فاتحه ام بعد از این دیگر

بهچون سراب رفته در آغوش کن مرا

من زورق شکسته ام بر موج کو خموش

اسطوره خوان چو کودکی مدبوش کن مرا

زرغونه در کلام تو بهنفته درد و ساز

سر کن سرود تازه ی در جوش کن مرا

جرمنی ۲۰۲۱

ویرانه

یاد خلوت شبانه‌ی من

بخوان حدیث شاعرانه‌ی من

من و دل قصه‌ها کردیم باهم

شنید کم دل غم و افسانه‌ی من

رسید استاد عشق و اشم زد

به آتش سوختند ویرانه‌ی من

گلایه کم کنی زرغون زیاران

چه گویم از خود و بیگانه‌ی من

نواى همدلی

من نواى دره و آن کوهسار کشورم
لاله صحرا و باغ و دشت دمن شهرم
هویتیم پارسیست، همچو یل شهره در جهان
گر بدانی شهنامه و از رستم قهرمان
مرزبندی و تفرق و جدایی ابلهی ایست
تعهد و باهمی و قول و فادای بریست
همصد با تاجک و ایران و مشهد تا به بلخ
این نواى همدلی، همچو قند است و نه تلخ
زیب و فرد شاعرانش با وقار سینه فراغ

فرهنگ فارسی روشن چو شمع پهلپراغ
خط کشی و مرز بندی میان ما نیست
اصل دوری و جدایی در نهان ما نیست
هم تباران دری و تهران تاجک همه فرزانگیست
پرچم ما با نقاب از پرچمی ازاده کی است
بیچ درزی سدر راه همدلی همزبانی ما نشد
دشمنان و اجنبی ما بیچ دوست ما نشد
شعر نقر فارسی از دجله و دریاستیم
ما سرود رودکی و شعر مولانا ستیم

جرمنی ۲۰۲۱/۴/۳۰

زنده گیم

چه صبورانه تمنایی تو دارد دل من
شور تو عشق تو سودای تو دارد دل من
روز شب در نظرم جلوه کنان می آید
قصه رویش و رویا تو دارد دل من
بمحو موج زنده به هستی تو است زنده گیم
چشم امید به دریای تو دارد دل من
حضرت عشق ز لطف کرد عنایت مهرت
در دیار بخت یاد تو غوغای تو دارد دل من
جلکه ناز تو اسطوره می هستی من است
تو تمنایی منی گرمی دنیای تو دارد دل من

جرمنی ۲۰۲۱

قسم

مرا به دهکده‌ی عشق و مهریار قسم
قسم قسم به گل روی تو زیبا قسم
قسم به پایی صبح و شکوه الفت تو
قسم به عشق تو ای دوست با وفا قسم
که تا بده عشق ترا را نکنم
به غیر مهر تو با هیچ کس وفا نکنم
چه عاجزانه تمنای تو دارد دل من
قسم به معبد و بتخانه که جفا نکنم
روز شب کم شده هوش از سرم ای دلبر جان
من زر غوغه قسم کردم که ناروا نکنم

جرمنی ۲۰۲۱/۷/۱۰

دیارم خسته و افسرده

دیارم خسته و افسرده با غم ما پریشان است
نوامی صلح و ازادی بهایش خون انسان است
هوای دلگیر و تاریک گسترده دامن شب را
ولی آن خانه جلاد تا صدم چراغان است
شب سرد است و برف باران یتیم با گریه و نالان
ز این درد غم جا بگاه دو چشمانم به گریان است
شیون و شور و فریاد است کنار صندلی سرد
فقیر و پچاره مبهوت که در شام غریبان است
در این آشفته بازار که همه بادد و هول و غم
هر دم میدانی تو زرغون که فقر و جنگ عریان است

جرمنی ۱۱/۱/۲۰۲۰

اشک

در این وادی نمی دانم چه حال است

کمی غم و کمی درد و زوال است

در دیوار شهر ز خاکستر و دود

کمی ماتم کمی اشک و خیال است

ز خون و استخوان و پاره گوشتی

فلک شوریده و اشک همه سال است

ابر و باران سیل در کوچه بازار
فغان و ناله از قتل و طلال است
گلیم درد هموار است در ملک
گهی کشتار و گهی قبر بلال است
الهی خسته گشته این دل زار
مدار کن دل زخمی که زال است
من زرغون که آشفته است دل و جان
درین ماتم سراچه روز و حال است

تذویر

ما مردم چاره که در سوز و گدازیم
با فقر و درد و ملعبه ما جان می‌بازیم
این ملت مظلوم با حسرت و درد و غم
مرهم به سینه‌های زخم دار را نیازیم
چور است و چپاول همه ترویر و ریاست
دنبال همه ملا و چاکر و حجازیم
ما مردمان شهر و آن قریه و دلت
با گریه و ناله چو کد دست درازیم
با عقل و خرد پا شویم در ندای صلح
این میهن ویرانه را از پایه بسازیم

جرمنی ۲۰۲۰/۶/۱۲

تمکین

عبرده خویم چه دلار است خویش
به که کویم ز عارض گارویش
نقاش به تمکین زده خال زیبا در کونه
با آب طلار نکین نموده تار مویش
دل می برد نگاه انداز چشم مست اش
مشاطه نمیخواهد دو چشمان جادویش

دارد نخم غمزد وصف لب لعل اش

در غزل نمیکند وصف تیغ ابرویش

افسرده دلم سوزد از بهر و فراق وی

دل بسته شده ای دوست در حلقه ی کیویش

بارع است عزیز من با عریده ی خویش

دیوانه شده زر غون از فراق و اندیش

بهار

نفس باد صبا بوی بهاران آورد
عطر گل را بمشام از شاخاران آورد
یادی از بلخ و جشن گل نروزی
از علم تا گل سرخ، میله‌ی دهبان آورد
فرحت و شادی را با هزاران امید
همه‌ی لاله و ریحان گل بدانان آورد
باغ و بوستان شده سبزینۀ عروس
نوای شر شر آب به جویاران آورد
بلبلانچ باز دچمن نغمه‌سرایان دارند
سرود دشت و من به لاله زاران آورد

جرمنی ۲۰۲۱/۳/۱۹

وصف آن

نیست در بازار هستی چشم زیبا برویش

ای دهر کوری مکر یکبار بین ماه رویش

نقاش به ستمین زد نقش پیکر نازش

به رنگ طلار نکین آن تار به تار مویش

عجز نخم وصف ان خال کنج لبش

در غزل نمیکند شرح تیغ ابرویش

اینکه دل افسرده در بجزاومی سوزد
بسل و غرق و مدّهوش زولانه به کیویش
بی سرمه چشم زیبا، یک نگاه به سوی من
مشاطه نمی خواهد آن چشمان جادویش
گر آرد شمیم عطرش آن باد صبا، مان
بوی معطر آید از آن طرف و سویش
از فراق و وصل تو کرانه این دل
زرغونه به جان آمد از شیوه طرز خویش
جرمنی ۲۰۲۰/۹/۱۰

نگاری

آدم دیروز به درات باتوکاری داشتم
مهر و الفت در دلم بود پیراری داشتم
راه کم و عقل و هوش بیکانه کردیده ز من
دیر با بعدیادم افتاد یک بکاری داشتم
مهربانی های تو از صدق دلت بر من
بار بار از عشق وفا استاری داشتم
عمر را بر باد دادم بر تو ای جان من
حال فهمیدم که من یک نگلساری داشتم
عذری من از خامیم در فصل های زندگی است
ز آن غرور و سفلگی با شرمساری داشتم

نیمه شب غم سفر کردم تا نیمه ترا
تا سحر از ده و شهر با هم گذاری داشتم
فکر کردم که می‌یابم بار دیگر باز ترا
با نبوت درد و التیام و شراری داشتم
باز هم یادی ز تو جز نیست خیالی بر سرم
حال می‌دانم که یاری با وفاری داشتم
نعره و فریاد زرغون کرد آوازه به شهر
کار تقدیر بود که من نه احتیاری داشتم
جرمنی ۲۰۲۰/۱۲/۲۱

نسل سرگردان

منم از نسل سرگردان دنیا

غرورم، بهنجوئل مردان هویدا

چو مرغِ بی پروا، بلم شکسته

مرا کو آشیان کولانه اینجا

خمو شتم بیصدا از وحشتِ جنگ

شدم زخمی علیل است پیکری ما

چمن زاری که بودم قتل گاه شد

ترحم مرده است اینجا خدا یا

یادِ باغ و گلشن ناله تا چند
گذشت هر روز و ماه و سال تنها
نگاه دارم به آبی آسمان بیش
خودم بچاره دیدم آشکارا
رَبوده اختیار از دست من غیر
کسی نشنید و بس کردم تمنا
دیارم دستخوشی دهشت گران شد
به ملک خویش زر غون گشته شیدا
جرمنی ۲۰۲۰/۱۰/۱۹

شهدا یمایا سیاهوش

میدان کربلا است میهن ما ز جنگ

خیزد نوای غم ز گل و چوب و سنگ

غمپاره و آتش یار از ما گرفت

شهید راه حق شد بود جوان زرنگ

یمای نامراد که به دل داشت آرزو

آرامش بود صلح و ترقی و فرهنگ

فریاد زد پدر به سر خاک او بلند

نشید صدای او دیگر بار میدرنگ

نفرین می فرستیم بر جله قاتلان

بر اجنبی و دشمن و دین و فرهنگ

دنیای پارسی

جویار و چشمه و خورشید و دیار پارسی است

گل به دامن گل به سرد دشت و دامن فارسی

تازه شد جانم ز هر واژه و گل واژه اش

شعر و غزل کشته است در اوج رویا پارسی

بید تنگ نیستم شکر گلوآژه دارم از سبق

چهل چراغ جمل و تاریکی دنیا پارسی است

سعدی و حافظ و مولانا بود پیشوای من

شاعران و عاشقان مدح سرافارسی است

زرغونه گرمی سرایی با طبع شاد و روان

شعر نغمه عاصی سوژه دل ما فارسی است

خانه ویران

ازین درد و غم جانکاه دو چشمانم به گریان است

دیارم خسته و افسرده از غم با پریشان است

هولیش سرد و لکیری چو شب پتریاه دارد

ولی آن کاخ استبداد را دیدم چراغان است

گر سنه کودکان تن برهنه بی کس و محتاج

همچو کالبد قتاده در کناری هر خیابان است

بهر سو جنگ و هشت سرزمین خون آتش شد

نوای صلح و ازادی بهلش خون انسان است

دریخا از خودم پرسم مگر انسانیت مرده؟

بسا اشک و اندوه بریتیم و بر غریبان است

سراسر درد و هول و غم مسلط گشته در کشور

به زر غون باشد این کابوس چو خانه ویران است

جرمنی ۱۱/۱/۲۰۲۰

بهار

نفس باد صبا بوی بهاران آورد
عطر گل را بمشام از شاخساران آورد
یادی از بلخ و جشن گل نروزی
از علم تا گلشن، میله‌ی دهبان آورد
فرحت و شادی را با هزاران امید
همه‌ی لاله و ریحان گل به دامن آورد
باغ و بوستان شده سبزینۀ عروس
نوای شر شر آب به جویباران آورد
بلبلان باز در چمن نغمه سرایی دارند
سرود دشت و من به لاله زاران آورد

جرمنی ۲۰۲۱/۳/۱۹

نواى همدلی

من نواى دره و آن کوهسار کشورم
لاله صحرا و باغ و دشت دمن شهرم
هویتیم پاریست، همچو یل شهره در جهان
گر بدانی شهنامه و از رستم قهرمان
مرزبندی و تفرق و جدایی ابله ایست
تهد و باهی و قول و فاد لبر است
همصد با تاجک و ایران و مشهد تا به بلخ
این نواى همدلی، همچو قند است و نه تلخ

زیب و فرد شاعرانش باوقار سینه فراغ
فرهنگ فارسی روشن چو شمع چهلچراغ
خط کشی و مرز بندی میان ما نیست
اصل دوری و جدایی در نهان ما نیست
هم تباران دری و تهران تاجک همه فرزانگیست
پرچم ما با نقاب از پیچی آزاده کی است
بیچ درزی سدره راه همدلی همزبانی ما نشد
دشمنان و اجنبی ما بیچ دوست ما نشد
شعر نغز فارسی از دجله و دیاستیم
ما سرود رودکی و شعر مولانا ستیم

تَبَسُّم

بانوای صلح و آشتی در دمان کنیم

مهر و صفا همدی را هدیه جانان کنیم

با آنکه جوانان وطن در صف پیکار اند

بریتیم طفل فقیر به همه احسان کنیم

غنچه گل های محبت دسته کن ای هموطن

گل و گلشن باغ و چمن دیل گلستان کنیم

تخم تزویر و فریب و چال و نیرنگ و دروغ
باشور و شوق و همدلی، همبستگی اعلان کنیم
کینه و بغض و کدورت دور کن از جان و دل
شادی و صلح و ثبات را منظر انسان کنیم
تبسم به جای اشک دیده گان مادران
دشمنان مرز و بوم را یکباره حیران کنیم
زرغونه بار و خضه و بار و خضه و صدق دلت
تقسیم مکتوم ما بار مرز و با ایمان کنیم

جرمنی ۲۰۲۰/۱۲/۱۹

تقدیر

آدم دیروز به درات باتوکاری داشتم
مهر و الفت در دلم بود ناقراری داشتم
راه کم و عقل و هوش بیکانه کرده ز من
بعد عمری یادم افتاد که بھاری داشتم
مهربانی های تو از صدق دلت بر من
بار بار از عشق وفا استطاری داشتم
عمر را بر باد دادم بر تو ای جان من
حال فهمیدم که من یک نگلساری داشتم
عذری من از خایم در فصل های زندگی است
ز آن غرور و سفلگی با شرمساری داشتم

نیمه شب غم سفر کردم تا نیمه ترا
تا سحر از ده و شهر با هم گذاری داشتم
فکر کردم که می‌یابم بار دیگر باز ترا
با نبوت درد و التیام و شراری داشتم
باز هم یادی ز تو جز نیست خیالی بر سرم
حال می‌دانم که یاری با وفاری داشتم
نعره و فریاد زرغون کرد آوازه به شهر
کار تقدیر بود که من نه احتیاری داشتم
جرمنی ۲۰۲۰/۱۲/۲۱

خمشم

منم از نسل سرگردان دنیا

غرورم، بمجویل مردان پیدا

چو مرغِ بی پروا بلم شکسته

مرا کو آشیان کو لانه اینجا

خمشم بی صدا از وحشتِ جنگ

شدم زخمی علیل است پیکری ما

چمن زاری که بودم قتل گاه شد

ترحم مرده است اینجا خدا یا

یادِ باغ و گلشن ناله تا چند
گذشت هر روز و ماه و سال تنها
نگاه دارم به آبی آسمان بیش
خودم بچاره دیدم آشکارا
رَبوده اختیار از دست من غیر
کسی شنید و بس کردم تمنا
دیارم دستخوشی دهشت گران شد
به ملک خویش زر غون گشته شیدا
جرمنی ۲۰۲۰/۱۰/۱۹

دریا پارسی

جویار و چشمه و خورشید و دریا پارسی است

گل به دامن گل به سرد دشت و دامن فارسی

تازه شد جانم ز هر واژه و گل واژه اش

شعر و غزل کشته است در اوج رویا پارسی

بید شک نیستم شکر گلوآه دارم از سبق

چهل چرخ جمل و تاریکی دنیا پارسی است

سعدی و حافظ و مولانا بودیشوای من

شاعران و عاشقان مدح سرافارسی است

زرغونه گرمی سرایی با طبع شاد و روان

شعر نقره عاصی سوژه دل با فارسی است

جرمنی ۲۰۲۱/۲/۲۱

نور شفق

خوشیدگونه بر خیز از خواب ناز جانا

نور شفق دمیده بر روزنه‌ی کویت

افشان کن به ستمین خرمن کیو آنت

تاباد میارد بر من عبیر مویت

مہتاب راجہ کار است در آستان عشاق

روشن کند دو دیدہ یک جلوہ گاہ رویت

بسیار مہربانی ای اما کمی ہراسم

زیرا کہ مودماغی نازک بود خویت

همبستگی

بانوای صلح و آشتی در دما درمان کنیم

مهر و صفا همدلی را هدیه جانان کنیم

با آنکه جوانان وطن در صف پیکار اند

بریتیم طفل فقیر به همه احسان کنیم

غنچه گل های محبت دسته کن ای هموطن

گل و گلشن باغ و چمند سیل گلستان کنیم

تتم تزویر و فریب و چال و نیرنگ و دروغ

باشور و شوق و همدلی، همبستگی اعلان کنیم

کینه و بغض و کدورت دور کن از جان و دل

شادی و صلح و ثبات را مظهر انسان کنیم

تبسم به جای اشک دیده‌گان مادران

دشمنان مرز و بوم را یکباره حیران کنیم

زر غنچه باروضه و باروزه و صدق دلت

تقسیم مکتوم ما بارمز و با ایمان کنیم

جرمنی ۲۰۲۰/۱۲/۱۹

عشق من

عشق من و توکاری به تقدیر ندارد

این کار دل است حاجت تفسیر ندارد

دلم از جور روزگار که دیگر خسته شده

قلم از عجز توانایی تحریر ندارد

یوسف به تهمت عشق میله زندان چو دید

که زلیخای زمان نعره و تقریر ندارد

تا که به بوی تو و زلف پریشان بمیرم

این دل زخم کشم طاقت تعزیر ندارد

شهروده و قریه که آوازه و رسوایی ما

«زرغونه» طاقت رسوایی و تحقیر ندارد

جرمنی ۲۰۲۰/۰۴/۱۹

شهیدان

درین ماتمیرا در دست و آزار

شهیدان هر طرف افتاده بسیار

جد غلطیده با صد زخم کاری

زعیمان می کنند تصحیح را تکرار

ز خون رنگست در و دیوار شهرم

به نعش و گوشت فرزند و طنظار

گهی طالب گهی داعش زند سر

جوان و مرد و زن بستند به رکبار

جوانان هر کجا ژولیده در ترس

ز اندوه و غم و التیام و اخطار

ندارم صبر خدایا صبر دل دهی

که رفته از کفم توان و اختیار

درین مایتمسراشور و فغانست

جوانان هر طرف افتاده بسیار

درین مایتمسراشور و فغانست

جوانان هر طرف افتاده بسیار

وطن

غربت و بی وطنی جانم سوخت

جور و میداد فلک شام سوخت

راغ و باغ و طعم فخر دوران بود

هرچه از سرکین کینه تو زانم سوخت

هموطن روزی رسد که وطن آباد شود

شهر و ده قریه و آن خانه ویرانم سوخت

در دیار دیگران شکسته چو رنگ خزان
به یاد خاک وطن قلب پر ارامنم سوخت
یادی از هموطنان و طفل یتیم مادر زار
نال و گریه و غم مقرو استخوانم سوخت
داد و فریاد من زر غونه از جور زمان
آنقدر سوخته ام که تاب در توانم سوخت
جرمنی ۲۰۲۰/۰۱/۳۰

صبرم

هجوم اشک را صبرم سد و دیوار نشد

جد و جهم ز پی ات قابل دیدار نشد

جلوه‌ی بیش چه بود آن همه تکمین و ادا

به گمان خواب و خیال بود و تکرار نشد

دوش در خلوت سودای تو رقم از خویش

فلک از آه پر سوزم آگه و زندهار نشد

در پس پرده خزار رمز نمان است ولا

وای ای وای کسی محرم اسرار نشد

اندوده نگر دد به جهان اهل دلی

ید پاکیزه سرشت شوخ و طرار نشد

زر غون به قنایت گوهر الطاف نهانست

عجز و فرخنده کی تو رنگ بازار نشد

هجران

به چمن نوای بلبل سحری دمیده باشد
به گل و باغ و گلستان نسیمی وزیده باشد
معطر سبزه و باغ و چمن گل این بوستان
کو کو و بلبل چمن به عشق اش رسیده باشد
با نگاه دلکش خود دل و جان ربوده از من
با تبسم و مباحث سر من بریده باشد

چکنم و چاره ای چیست جز روم به باغ بوستان

مگر از باغ محبت دسته گلی چیده باشد

تب و تاب موج بهران زده آتش به جانم

ز جفای و درد سوزان دل من رمیده باشد

شکوه در سوزه غزل سرپا دلگیر است

رسد به کام دل زرغون تا ترا ندیده باشد

یاس و نامیدی

ترس بر جان من ولرزده دارد این تم

وشت و دشت کسترده دامن در میهنم

هر طرف یاس و نامیدی است در دل یاد دیگر

رنج و فقر ملعبه بر کودکانی کشورم

در کوچه و پس کوچه پیچیده نعره ی نجات

کیست که گوش نهد به حرف دل و نغم

آسانست تیره از شور غم و درد و الم

بادیده‌ی اشکبار و حسرت بغض دل را بشکنم

صبر دل سرآمد از قنّه و تزویر یاران دیگر

سبز و خرم می‌خواهم دشت و دمن و گلشتم

جنگ و کشتار، انتقام بس است از بر خدا

شادی و لجنند خواهم بر هر هموطنم

ندای سرباز به مادرش

به سکر می روم مادر دعا کن

اگر کشته شدم صبر خدا کن

تو کفتمی که شجاع باشم و ناترس

به نام قهرمان من را صدا کن

ز چشمانت نریزد قطره‌ی اشک

دعا کن توبه کن و اتجا کن

بخشایی برایم شیرو زحمت

به نام حافظ سکر صدا کن

کرم می شکنند اشکی بریزی

اگر زنده بودم لطف و صفا کن

اگر کستم شهید راه میهن

سر قبرم یا غم را را ما کن

جرمنی ۲۰۲۱

کامش

به چمن نوای بلبل سحری دمیده باشد
به گل و باغ و گلستان نسیمی وزیده باشد
با نگاه دلکش خود دل و جان ربوده از من
با تبسم و مگه‌اش سر من بریده باشد
معطر سبزه و باغ و چمن گل این بوستان
کو کو و بلبل چمن به عشق اش رسیده باشد

چه کند و چاره‌ی دل، خزرود به باغ بوستان

مگر از باغ محبت دسته‌گلی چیده باشد

تب و تاب موج بهران زده آتش به جانم

ز جفای و درد سوزان دل من ریمیده باشد

شکوه در سوژه غنم سرپادگیر و زار است

کی رسد زرغون به کاش تا ترانیده باشد

جرمنی ۲۰/۲/۲۰۲۲

احساس زن

آتش احساس زن یک باره محسوس می‌کند

هر قدر افسرده باشی شور بر سر می‌کند

در دل تاریک شب‌های نشیند تا سحر

طفل بیمار در بغل با مهر بهتر می‌کند

پرنیان سینه اش با عشق و الفت بر تو

باغستان مهر و الفت را صنوبر می‌کند

مادرانه پرورد از شیرۀ جان کودک اش

بر فرزند جان دهد روح را منور می کند

زن را که آینه ی صدق و صفاست در جهان

وصف گل روی زن هنگامه در شهری کند

مادر م ای مادرم تو بهترین جان پرورم

این غزل های شیرین یک باغچه آذمی کند

جرمنی ۲۰/۲/۲۰۲۲

صبر بلند

در این شهر ديارم اين چه حال است
همه اش درد و همه اش مرگ و زوال است
تيمان بی کس و غلطیده در خون
کمی کشتار کمی قبر بلال است
درین ماتمسرای پر غم و درد
که جاری جوی خون چندین سال است

نداریم طاقت بیشتر از این بیش

دل نابارد است و الهام محال است

زمین و آسمان بادود و باروت

خدایا این چه محشر و طلال است



دلفریب

باز آبی زیبا صنم تا که شوی تو جان من

با نگاه دلفریب ات تا شوی جانان من

لب بهچو لعل و چشم شوخ و مست ات نازنین

بی قراری از دل است دل نیست به فرمان من

رنگ زرد عالم بد است پزمرده ام از عشق تو

دارم به سرشوق رخ ات روزی شوی مهمان من

می سوزم روز و شب من در خیال عشق تو

سیل اشک جاریست از چشمان و از مژگان من

عشق تو افسانه گشت در شهر و در ده و گذر

دستم بگیر آباد بکن این خانه ی ویران من

می سرایم از برایت شعری از درد و غم

واژه و گلواژه میش از دقتر و دیوان من

زر غونه صبری ندارد بعد از این جانم بدان

رحم بکن ای بی وفای دیده ی گریان من

جرمنی ۲۰۲۱/۱۲/۳۱

ای دلبرا

باز آیی دلبراتا که شوی تو جان من

با نگاه دلفریب خود شوی جانان من

دل به سینه می‌تدبی اختیار بهروصال

یقراری از دلست، دل نیست به فرمان من

رنک زرد حالم خراب پرمرده ام از عشق تو

آرزو دارم به دل، روزی شوی مهمان من

روز و شب در آتشم اندر خیال عشق تو

سیل اشک جاریست از چشمان و از مژگان من

عشق من اسطوره شد در شروده و در گزر

از سر الطاف کن معمور خانه‌ی ویران من

می‌سرایم از برایت شعر پر سوز و کداز

گر بخوانی مصرعی از دقتر و دیوان من

زر غنّه بسر رسیده صبر و قرارم بعد ازین

یا و رحم بکن به دو دیده‌ی گریان من

جرمنی ۲۰۲۲/۰۱/۰۲

سوژه

غرلم سوژه ز افلاک و دل جان بود

شهره شمروده و زینت و شأن بود

می سرایم ز گل باغ و چمن دشت و دمن

دختر زر چو رقصان گل به دامن بود

یش بادیه خیال ات سرنم ای گل ناز

لیب عشق غزل، عطش گلرخان بود

طبع شرم ز رخ ماه تو چو آب روان

خرامان ماه قناری شوکت و شان بود

تو کی هستی که زرغون را سر تا پا سوختی

شعله عشق و صفا دلبر جانان آمد

جرمنی ۲۰۲۱/۱۱/۱۶

عید نداریم

کونیند که عید است ولی عید نداریم

سپراهن نو، عیدانه ونید نداریم

سال هست که جنگ است پایان ندارد

اشک مادران، درد و غم درمان ندارد

هر طرف که بینی خون است و کشتار

ویرانی و اشک این همه از دست اتحاد

امروز که این ملت چاره تباه شد

دستخوش حاکمان بی شرم حیا شد

مشی که نه قول دارد و نه سخن نه پیمان

گفتار و ترفند و فریب شان نه پایان

مردم که توتّه نانی بردستر خوان ندارد

گرگان در شکار اند، رمه شان ندارد

ای کاش دیگر مردم دلهره نباشند

قوم کرا و متعصب و بچاره نباشند

تا سرخ و سبز و زرد همه یک رنگ شویم

از فرط غم و غصه به دور بید رنگ شویم

با آشتی نخل صلح بکار بزر محبت

با مسکین و فقیر در مانده سخاوت

با همه درد و اندوه و داستان ناتمام

تا حضور دیگر به باغستان اتمام

باز هم مبارک عیدتان مردم غیور

شادی توشه راهتان خورسندی و سرور

جرمنی ۲۰۲۰/۰۸/۰۱

بهار

نفس باد صبا بوی بهاران آورد

عطر گل را به مشام از شاخساران آورد

فرحت و شادی را با هزاران امید

همه‌ی لاله و ریحان گل به دامن آورد

یادی از بلخ و جشن گل نوروزی

از علم تا گل سرخ، میله‌ی دهبان آورد

باغ و بوستان شده سبزینۀ عروس

نوای شر شر آب به جویباران آورد

بلبلان باز در چمن نغمه سیرابی دارند

سرود دشت و دمن به لاله زاران آورد

تازه‌کی باغ و گلستان بهاری خرم

هوای معطر گل به مرغزاران آورد

غرش آسمان و رنگ کمان رستم و ماه

باری هم شکوه باغ بارش باران آورد

جرمنی ۲۰۲۱/۰۳/۱۹



بخش دوم قصیده

یوسف و زلیخا

هندوی خال رخت هدم تنهایی مراست

فراق زدرد و جدایی، غم رسوایی مراست

پای هر دل که ز زنجیر جمال یوسف شهر

خیال زدرد تو در گوشه زندانی مراست

من زلیخای تو سوخته در آتش و دود

زورق شکسته چو قایق دریایی مراست

اشک سوز و شررم التجا و عذره او
ملک و گوشه کیرم امید فردایی مراست
یعقوب که کور شد به عطش رخ یوسف اش
عذاب درد او در چاه غزل سرایی مراست
تن لرزان یوسف باب چاه سرد و جمود
رخ زیبایی یوسف گونه‌ی ارای مراست
قافله ره ای سفر بست بار هبمان دیگر
دشت سوزان عرب قهوه‌ی داستانی مراست
نجات او به خداشان و فر مصر که بود
سلطان ملک عرب سرور و آشنایی مراست

نشان پیراهن سرخ خونین به پدرش
کوری چشم یعقوب پند و بینایی مراست
روزی ازل که برادران روند به سوی مصر
سلطانی جاه و جلال قصه‌ی گرمایی مراست
کدا و فقر و ناتوانی به ملک بسیار است
عدل سلطان زمان رهبر و پیشوایی مراست
سده رحم او داشت بر انسان و اهل خرد
رنج دردمند و فقیر حسرت و غم بایی مراست
نام وی که شده بود شهره به ملک خدا
نور و جمال او بردل عشق رویایی مراست

چارهء پیوه زن و طفل یتیم مادر زار

شب و روز در غصه ام غم و سودایی مراست

زر غونه تا که شنیدی قصه ای درد یوسف

سرایش این غزل سوژه ی شیدایی مراست

جرمنی ۱۶/۳/۲۰۲۰

بخش سوم
اشعار سپید

به نام خدا

به روی ماه شما، همفشان

درود و سلام تان باد

سلام بر شما عزیزانی که که خودتان را باور دارید

سلام بر اندیشه توانای تان

سلام بر دستان خلاق و سازنده ی تان

سلام بر پاهای استوار شما، هموطنان گرامی که تا اتمتای ایستادگی ایستاده هستید و روزهای دشوار جنگ

و ناامنی را در کشور سپری می کنید

آزادی

من آزادی را تنفس می کنم

ترانه پیوده سر می دهم

شکفته پنهان سکوت را می شکنم

حتی اگر آفتاب تند

درفر سوی گرمای تم

عداوت را در رودخانه می شکنیم

ای نامهربان!

هوارا به من بخش

تا نفس تازه کنم که وسواسه را کنار بکشد

من بارانم، من پاییزم

من خاکم، تو باغستان منی

تو کیستی ای نامرود!

کنارت می نشینم، شادی هایم را با تو قسمت می کنم

اعتماد به من بخش

خیالم به تو است

ولی از نزدیک های دور در هراسم

سخت بگیر با من

هوارا به من بخش

بگذار! من آزادی را تنفس کنم

ای آفریده‌گار بی همتا!

مرا به بال واژه‌های که نیایش خلوص صداقت و محبت در آسمان زلال و شفاف فانوس روشن

فضای آبی که کبوتران صلح به پرواز هستند بکشان

از دغدغه‌های این کره خاکی که موجودات اش بی آنکه غرورشان جریمه دار شوند ظالمانه همگی را

می‌بلعند مراد گمشان فارغ از فلسفه و جهان فناوری در هوای مهربانیت بکشان

وای که چقدر

تن لرزانم در غمپاره‌های آتش و باروت می‌سوزد

و من را به سکوت می‌کشاند

تو ای آفریده کار جهان بی پنهنا!

تو از صیفه های دل این خادم در تاریکی شب سکوت را با شراب طهور واژه های صلح و آشتی
و همدلی سیراب کن و ورق های خط خطی شده ی درون غمناک ام را با قلم آبی رنگ آسمانی،
آشتی و همدلی رنگین نما از دریچه خرد و اندیشه سرمستم کن و غنچه های شکوفان کرامت و مهران
را بر ایم عطا کن تا کشتی بان دریای پر تلاطم روزگار شوم

ای آفریده کار بی همتا

مرا بر بال واژه های مهربانیت بکشان و مونس خلوت تنهائیم باش

تو ای آفریده کار بی همتا

سپیده

به روی ماه شما، بمنقصان

درود و سلام تان باد.

سلام بر شما عزیزانی که که خودتان را باور دارید

سلام بر اندیشه توانای تان

سلام بر دستان خلاق و سازنده ات تان

سلام بر پاهای استوار شما، هموطنان گرامی که تا اتمتای ایستادگی ایستاده هستید و روزهای

دشوار جنگ و ناامنی را در کشور سپری می کنید.

صلح

رفیق! در خموشی و ارامش لحظه‌های دور از خونپاره قلمم را یار! تا بارنگ سرخ

خط خطی‌های جنگ و ثنوت را در تخته سیاه با الفبای سبز صلح و آشتی بنویسم

و پارچه‌ی از درد و آواره‌ها را به نام پرچم افغانستان بگنجد در بام جهان میاوزم

فریاد بزنم که ای مردمان جهان!

در کشور ما جنگ بس است تا کوشاگر دهل خسته دل‌ها را بشنوند اگر از من پرسند که

مترل ثنوت و حشت کده دل کجاست

باز هم فریاد سردهم خواهم گفت!

ایجا که سرزمین من و هم ماند

مردمان افسرده از جنگ و تشنه صلح

بگذارید! خانه ما چو آینه بر دل های که تنگ است روشنی بخشد و خورشید تابان صلح

به فراز کشور مابتابد

صلح پدیدار را در نقشه جغرافیای دیارم آرزو دارم.

پاییز

ای باد صبا تند بوز تا زرد برگ ها را در خلوت جاده های شهر این برو آن بر ببری
در تان زرد پاییزی انرژی بخش طبع شاعر است که در شعرش لیب عشق را

می سراید

از آن همه شادابی و زیبایی ها!

شر شر جویبار

ولی خموش و خسته از وجد تراوش ها و ترس از پیمان

از باران که ساقه هایش را زیبایی می بخشید

در انتظار پاییز خشکیده باشا نه های زرد رنگ

ژولیده

ای طبیعت برک ریزان خزان!

باری دوباره شادابی سبززاران را از سر بگیر!

ای ابرتیره! باتش آسمان و جرقه آتش امید

بهار را در دامن پاییز ریاز

عشق را دوباره در قلب ماهییه کن

دوباره فصل طراوت شادابی بهار را تازه کن.

زن

ای زن تو سرگذشت شفاف مسیر پروانه ها

کتاب بزرگ ناخوانده جهان که تکرار رمزها را درک و پودات با خود داری

غنچه شکفته از گل های چمن و دلفریب

نازکتر از تار ابریشم، شیرین تر از عسل

ولی سخت تر از سنگ توانا و با صبر بی ریا و بخشاینده

این همه صفحات زبینه و به وصف زن است. زیرا مادران نجته از فیلوف ها،

شاعران ادیبان و سیاسیون جهان هستند

پس ای زن آن شمع شعله ور هستی که با خود می سوزی و بزمی با نور خویش در کنار
ساعل بر پامیداری و به تماشای آسمان آبی صلح متطرمی مانی تا ماه سیکون در میان
ابر پدیدار شود نوای رسایت در اوج آسمان به درخشش مهتاب رو شتر بماند تا ثنوت
را در گرمایی آتش آفتاب بوزانی و فردایی دور از ثنوت داشته، انسانیت و
برابری را دور از تبعیض به آغوش بکشی ای زن تو سرگذشت شفاف مسیر پروانه
بانواندیشی خود خلافت است.

منجمد ماندن سکوت و محرومیت است.

ای کاش! تحرک و حرکت ما بسوی عقربه مثبت، انسان دوستی، صداقت و وطن
پرستی باشد تا قوس های قطب نما، قایق بی خلبان ما را بسوی نجات در ساعل امید
بکشاند.

د رفیق

در میان کتابها و برگه های سفید که همه کهنه و از هم کینته بود.
خودم را کم کردم.

ای دوست، ای رفیق، روزهای پر تلاطم زندگی
بار دیگر دستم بگیر.

از این سکوت نجاتم دهی!

تا سروده هایم عمق این همه عبوس ها و بغض ها را بشکند.

بادف و قرصک ترانه های شادی و همدلی را در کوه پایه های سنگلاخی دیارم سردهم.

ای رفیق! نجاتم دهی

پرنده های عاشق

وقتی که همه پرنده های عاشق در نبض بهاران می خورشند

وقتی که همه درخت های سربی پیراهنی از شکوفه می پوشند

من بی توبه گریه می نشینم وقتی که تو می روی دو چشم جز یاد ترا درگیر نیستند

وقتی که در آسمان مغرب خورشید امید می تشد من بی توبه گریه می نشینم

وقتی که مطربان عاشق می سرایتد قوقوهای خودکنار جویبار و غرش دیار

من هنوز هم در انتظار بهار مانده ام

صنوبر!

صنوبر!

من را برای مرهم گذاشتن ات صدا بزن

زخم تو از شتم و شلاق، تجاوز و خونت تمنازی است که در تاریخ تکثیر می شود

صنوبر!

هق هق گریه بایت، تصویر اندوهبارت در اثر من جاودان می شود و دل تاریخ را می شکافد

چه فرق دارد که تجاوز به حریم شخصی تو در بیروت باشد یا در کابل!

نقش ماندگار ات در کتاب دل ثبت می گردد

صنوبرا

توزاده در کوچه های ویران شرق هستی

صدانزن، رقص کن در گلویت آزادی را سرمی بُزند

زیرا تو زن فلسطینی یا افغانستانی هستی

قصه همان یک قصه گذشته است

گلوی ات را فشرده اند و می فشارند تا خاموش شوی

صنوبرا

چه بی انصافی است در حق ات

مشعل تابان تو که در ویرانه های شرق می چرخد تا چراغ های غرب روشن بماند

ولی تو اندوهبار در عمق تاریکی با در دل قرن مافرومی روی

غرب و شرق تماشاگر اندوه گیرای تو در گمنای نیتی استند

صنوبرا

اگر من و دیگران را برای مرهم گذاشتن به زخم بیت صدا بزنی در کنار ات می یانیم ترا تا
کرانه های ساحل به تماشای امواج بیکران می بریم و یا به باغستان امید

صنوبرا

وعده می دهم صدای ترا یکجا با هم صدا بایت چو مرغان چمن به چلچله خوانی به باغستان امید می بریم
تا آهنگ های شاد آزادی را سردهیم و ارمغان آور خوشنختی برایت باشیم

صنوبرا

این هم می گذرد صبر و حوصله داشته باش تا دمیدن طلوع آفتاب و رسیدن سحر با سعادت

جرمنی ۲۰۲۲/۰۱/۱۵

من را به نام خودم صدا بزن!

من لیلا یا فرخنده ام؟!؟

تنگانی هستم که تاریخ در موردش گواه می دهد

نور درختان، شعله فروزان ام که در کوچه های یاس، در خرابه های بی سقف که سوراخ های در و دیوار، اثر ماندگار شلیک مرمی ها، کله های سرخ خون تصویر تاسف انگیزم را دارد.

چه فرقی می کند که در کابل صدای من خفه می شود یا در قندهار؛

چه فرقی دارد که در پنجشیر صدای من خفه می شود یا در پکتیا؛

چه فرقی می کند که آبروی دوشیزه ی تخاری و دایکندی در منظر عام ریختننده می شود یا در جاده های
خوست و سکرهار؛

بانو! بالاخره چه فرقی می‌کند صدای من و تو در ایران، یاد مرستان و یا هم در قاره آسیا خفه می‌شود، یا اینکه

در تهران، کابل، بیروت و فلسطین آزادی را سربیده اند

من ییلا ام یا فرخنده؟! زنی که در اندوه گیرای بهالت

گلویم را فشرده اند و در سطر از شعر بهبانی یا فرخ عکس واقعی من را تپاره می‌کنی

در تصاویر جنایات جنگی بار بار روی من را خراشیده اند

من زخم‌کننده در قلب خاور میانه ام، مشعلی که در ویرانه‌های شرق می‌چرخد تا چراغ‌های غرب روشن

بماند

در من چیزی جز رنج نیست؟!

من را به نام خودم صدا بزن؛

فرخنده یا ییلا!!!

جرمنی ۱۲/۰۳/۲۰۲۲

دلواره

- ۱) ظلم طالبان روزی به پایان خواهد رسید.
- ۲) کشور های خارجی روزی طالبان را بار سیمت شناخته و با هم کنار می آیند.
- ۳) ولی کینه توزی با کشتار و جنایت قاتلان در دل تاریخ سرخرنگ تر می شود.
- ۴) ولی زخم ناسور در قلب مادران بی علاج می ماند.
- ۵) ولی اشک مادران شهیدان نرفته به خون جاری تا دم مرگ باقی می ماند.
- ۶) ولی بانوان چشم به راه، همسران شان سال های دراز در انتظار می مانند.

۷) فرزندان که منتظر پدر قهرمان‌شان هستند و نمی‌دانند چه وقت برمی‌گردد

طغیلت را به جوانی، جوانی را تا پیری در افوس و نفرت به سر می‌برند.

۸) نسل آینده نمی‌دانند چه کسی خیانت کرد و چه کسی وطن‌شان را فروخت

و به تاراج کشید.

۹) و هیچ‌کس نمی‌داند که بهای این جنگ ۴۰ ساله را که خواهد پرداخت.

۱۰) ولی این را می‌دانیم که مردم و ملت به خون‌کشیه‌ها بهای آن را با

اشک، فقر، شهادت و قربانی پرداخته و می‌پردازند.

برمنی ۱۱/۲۰۲۱

ای زن

ای زن تو سرگذشت شفاف مسیر پروانه‌ها

کتاب بزرگ ناخوانده جهان که تکرار رمزها را درک و پودات با خود داری

غنچه شکفته از گل‌های چمن و دلفریب

نازک‌تر از تار ابریشم، شیرین‌تر از عسل

ولی سخت‌تر از سنگ

توانا و با صبر و بی‌ریا و بخشاینده

این همه صفحات زینده و به وصف زن است. زیرا مادران خجسته از فیلوف، شاعران ادیبان

و سیاسیون جهان هستند

پس ای زن آن شمع شعله ور هستی که با خود می سوزی و بزمی با نور خویش در کنار ساحل برپا

می داری و به تماشای آسمان آبی صلح متظرمی مانی تا ماه سیکون در میان ابرها پدیدار شود

نوای رسایت در اوج آسمان به درخشش مهتاب روشن تر بماند تا ثنوت را در گرمای اشعه آفتاب

بسوزانی و فردایی دور از ثنوت داشته، انسانیت و برابری را دور از تبعیض به آغوش بکشی

ای زن تو سرگذشت شفاف مسیر پروانه ها

نجاتم دهی

در میان کتاب ها و برکه های سفید که همه کهنه و از هم کینته بود

خودم را کم کردم

ای دوست، ای رفیق، روزهای پر تلاطم زنده کی

بار دیگر دستم بگیر

تا دف و قرصک ترانه های شادی و مهدی را در کوه پایی های سنگلاخی دیارم سرد هم

ای رفیق! نجاتم دهی!!!

خلاقت

نواندیشی خود خلاقت است

منجمادن سکوت و محرومیت است

ای کاش! متحرک و حرکت مابه سوی عقربه مثبت انسان دوستی، صداقت و وطن پرستی باشد تا

قوس های قطب نما، قایق بی خلبان مارا به سوی نجات در ساحل امید بکشاند.

کابل

وای! کابل غم تو پیمان ندارد

این درد بی نقاب ربایت نمی‌کند

دلم فریادمی نخواهد ز این آشفته بازار

باز دلم به دنبال پریشانی است

تا در دل شب غم امروز ترا

خاموشانه نجوا سردهم

وای کابل غم تو پیمان ندارد

جرمنی ۲۵/۰۳/۲۰۲۰

پیام کرونا به آدم‌ها

ای آدمی زاد که قرن‌ها را زنده‌گی کردی

ولی نیاموختی چقدر زنده‌گی کم است

همی اندیشیدی که پولدار باشی

حسادت‌ها را تا کشتن ویرانی در جهان ادامه داده‌ای

اسم من کرونا است

من از تماشای بی‌رحمی انسان‌ها در روی کره زمین خسته شدم

از قتل، از ویرانی، از کم‌مهری شما نسل آدم به هم دیگر

نفرت از خانواده‌ها دور شدن‌ها

فاصله گرفتن از نسل‌تان

حتی از مادران و پدران که شمارا به دنیا آوردند

تنهایی را برای‌تان پسندید با خود خواهی‌ها

داشتن بهترین تلفون و موتر لوکس را از داشتن خانواده سلامت و محبت به همیکبر برتری

داده‌اید

مهرورزیدن به مال و کنج دنیا که فناشدنی است

تارحم و کرامت به بهجنس و بهمنوع‌تان

همیکبرپذیری همچگاه در قلب‌های‌تان جاگزین نشد

اسم من کرونا است

آدم که غلگیر تان کنم

امروز همتان از من در هراس استید

من تنها شمارا با خود می برم نه کنج کار دارم

نه محبت و نه رحم تان را

من از بی رحمی شما انسان ها آموختم

تا شما و جهان تان را نابود کنم

شما که نه جهان را دوست داشتید و نه هم نوع تان را

اسم من کرونا است

من دنده تر از دنده ها، بی رحم تر از بی رحم ها استم

اما دلم به ناتوانی تان سوخت

اگر تجدید پیمان کنید از اعمال گذشته

نمی خواهم این کره زیبا زمین را با شما محو کنم

من آدم تا میاموزید که انسان باشید و آدم بمانید

ماندگار را انتخاب کنید که تنها دوست که می ماند

و جاودان است

در دل های مان بزرگوارید تا قدر هم دیگر بدانید

اسم من کرونا است!

ای دنیا

ای دنیا

ای سینه فراخ

تو بزرگی و من

در آغوش پر مهرت پناه آوردم

پناه دہی

بادستان پر عطوفت کیسویت از ہم پاشید ام را نوازش ده

با چادر حریر کونہ ات اشک ہای پر دردم را کہ چون جویار

رقصان و غلطان کہ بہ رخسارم می رقصند

بخشکان پاییز آرزوهایم

از سردی دست و پاییم را به هم بسته می شوند

در تفتان آغوش پر مهرت من را بفشری

تا آب شوم

ای دنیا از غمیشم مران

چون کودک بی کوی و کسم

زیرا جز تو ندارم کسی و دادرس

آی سینه فرخ

ای دنیا!!!

من زن هستم

ای زن، باز هم هضای نفس گیر،

باز هم تائین سلطه زور و تبعیض جنسیت و بالاخره باز هم دست سیاه روزگار زنجیر به پامایت کشید

تا این بار حصار و محنت را بیشتر از دیروز تحمل کنی

تا این بار تن ات از آتش تبعیض و محنت بجوشد

تا این بار رنگ چادر مشکویت غبار دود باورت را بیشتر بگیرد، ولی من باورت دارم که تو نتوانی
نیستی.

توانا تر از آنانی که بر تو ظلم روا می دارند هستی، ولی من باورت دارم که تو توانا تر از آنچه هستی،

هستی

روزگار

روز را خورشید می سازد

روزگار را ما

ما را قلب زنده گنه می دارد

قلب را عشق

پس روزگار را عاشقانه بساز و

عشق را عاقلانه

رنگ‌ها

موقع در عمق ابحار کوهر تابان عشق، اخلاص و صداقت را جستجو کن، شاید هم امواج پر تلاطم
مانع رسیدن به ساحل خوشبختی ات باشد، تو فقط توجه به چیده‌های موج کن که این امواج با باد تند
ساحل که ترا این برو آن بر می‌کشاند به کدام مسیر می‌برد، اینکه تو دیگر دستخوش موج نشده‌ای،
نفس بگیر با ساز و آهنگ امواج برقص

اگر رنگ‌ها، سازها، عیب‌ها و نیرنگ‌های این فلک فانی را تجربه کرده‌ای، بارنگ‌ها بازی
کن، چون این هنری است تا صاحب کوهر روزگار باشی

جرمنی ۲۰۲۰/۱۰

لبخند

حس تزویر را بهمان شهر آینه دل را غبار آلود کرد

لنجد جادوی تو

مکاه شمناک من

عطر تن تو

کنهت گفتار دل

دنیا را عوض کرد

مبهوت مانده ام

در آزاده‌گی

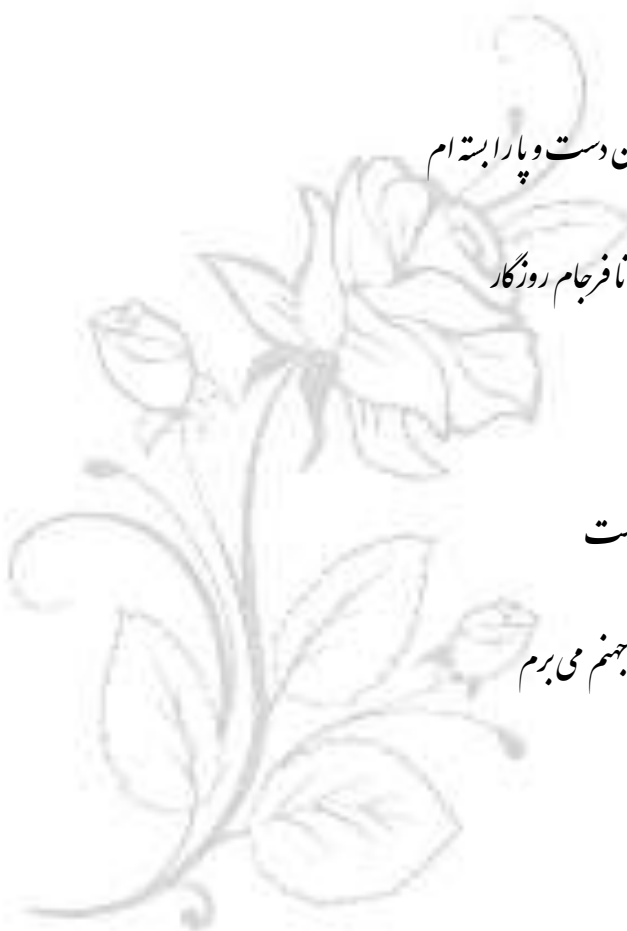
بر زنجیر زرین دست و پا را بسته ام

در داد و ستد نافر جام روزگار

مات شدم

حالا که دیر است

مویم را به جهنم می برم



عاشورا!

عاشورا! قایق که از امواج پر تلاطم بحر راه نجات مشعل داران را می‌پیماید

عاشورا! مکتب انسانیت که الفبایش با هیجاها و گلوآژه‌های خلوص، صداقت و همدری بوده که

برای نسل‌های آینده پیام اثار فداکاری را به ارمغان می‌آورد

عاشورا! صیقل‌کننده قلب‌های مصفاست و ژرف‌ترین پیوند میان عقل سلیم آدم‌هاست که

ندای رسارا از خنجر خسته به پاسداران حسین هدیه می‌کند تا با قلم زرین ثبت تاریخ شود

ستایش نامه زنان و مادران

زن و مادر را باید ستایش کرد

اگر یادی از گل و کمر کنیم

اگر یادی از عشق و محبت کنیم اگر مهر را جستجو کنیم

و در سراغ عشاق زمانه های دور باشیم و اگر عبادت و تقدس را با همه وجایب آن در جستجو باشیم و

اگر سخاوت را با بخشش در قلب خریفانه با سفر در دنیایی لایتناهی تلاش کنیم این همه را می توان در

وجود مادری که زن است می توان دریافت

اگر باغستان ادبیات و سخن را از دورهای دور تا نزدیک های نزدیک در آسمان بزرگ جهان و ادبیات زبان فارسی دری به پرس و پال بگیریم

اشعار و مدح سریان این ستاره گان درخشان را در آسمان آبی و پهنای چون «حافظ شیرازی»، «مولانا جلال الدین بلخی»، «سعدی»، «بیدل»، «فردوسی بزرگ» و دیگران که مخلصان و ادیان بلندپایه شعر و ادبیات با بوده اند همه ایشان از عشاق از عشق، از حسن زیبا، قد بلند از چشم سیاه و کیسوی سیاه و از مرفا و قامت رسا همه و همه در توصیف زن است این موجود الهی که نماد از وحدت عشق یعنی عاشق و معشوق خاکسارانه عشق می ورزد

که این ادیان زمانه های دور تا امروز مخلصانه بی ریا قلم زده اند و به پای آسمان غزل های دلنشین که کتاب های بزرگ جهان را احتوا می دارد سروده اند

پس زن و مادر این موجود باشکوه و زینت بخش جهان است بید برایش تا آسمان ها راج گذاشت و آن را ستایش کرد

عید

عید قربان که خلوص همدلی و صمیمیت را در قلب های مصفا صیقل می کند

عید نوای شاد است که چشم به در ماندن عزیزان که برایش عشق فی ورزی، بادیدنش چشمان

ات چراغک می زند

دل می خواهد هر روز عید باشد

و تو انتظار یاری که مآگهان به سراغت بیاید

با بکاهی کنج چشم و تبسم گوید

عزیزم عیدت مبارک

بگویم عزیزم ممنون بزرگی کردی عید

محبت ها را برای ما ارزانی می دارد

کاشک هر روز عید باشد

عید من تویی

ناخوش ما را از دل ببر

زود شو

که عمر بخت است، ریل در خط متظر نمی ماند

از بخت مالذت ببر

عید آشتی و همدلی را پیام می آورد

عبادت بردل، عبادت دوستان

ارمغان خوشی امروز ما باد

پس عید تو عید من عید همه مبارک

بال شکسته ام

بال بایم شکسته است

پرواز را نیا مو تحم

شانه های سکین و خمیده دارم

ترس! از سبکوار چشم حریص که بال می زد

شجر اغی یاس را روشن ساخت

چشم را بستم

خواستم خلوت آرامش اختیار کنم

معصومان! بگناه ام چو آینه روشن

نفسم تازه و جابجش ترا ز صبا

وقتی دیدم خورشید ز امواج تجلار روشن

سحرشیری رنگین

باز هم هوس پرواز کردم

ترس ازیش باو کرک باکر سہ

بال بایم را سکین می ساخت

شانز بایم را تھان دادم

بار سکین بال بایم را دور کنم

اما! به پرواز شک کردم

ندایی به گوشم آمد

ای! کوهر دلکش و تابنده

ای! روشنی پاک نهاد پرواز کن

این ندا احساس سبکی بال میم شد

نور روشن در تم برتک زدن گرفت

این بار خواستم که پرواز کنم

قوی تر از گذشته بودم

پرواز را با تجربه آموختم

در کمشان آبی صلح و آشتی

در دل خانه های صفا و صداقت

به پرواز هستم

یادمان باشد!

تلاش با تجربه راز موفقیت است

مادر

روز خجسته مادر مبارکت باد که به نام تو ثبت است

محبت ات را نشانه گرفته عشق ات را زمره می کنم

بودنت را با تمام احساس می پرستم و مخلصانه تا امتداد میکرانه با با خط و خال چکامه هایم به ترسیم

می کشم سوژه عشق بی مدعای ترا که تا قبول نبودنت می پذیری ارج می گزارم و تقدس مهر و

الفت را به تو پیوندمی دهم که تو برایم یگانه بودی و می باشی

تا هستی جهان باشد تو باشی

سخن بر این زبان باشد تو باشی

مادر مهربانم روزت مبارک

فرشته‌های آسمانی زن

زنان که موجودات مهر آفرین استند که بایک دست کهوره با دست دیگر جهان را می‌شوراند،
شمع فرزانه در کلبه تاریک، همچو مرهم به دردها سوزان تر از آفتاب در گرمی قلب‌ها الهام بخش
شادی برای مردان‌شان استند و در آفرینش سرور، شادی آرامش در تهاپواند و مردان به چنان
این آرامش و محبت را گاه در دامن مادر از طفلیت، گاه در کنار خواهر از کودکی ایستاده شکوفه‌های
جوی خود را تا دخت خزان زرد رنگ و پیری به آغوش همسرش جستجو می‌کند و برای داشتن
و به دست آوردن این آرامش و خوشبختی جهان را زیر و زبر می‌نمایند و در مقابل این همه از
خودگذری‌ها

زنان همچنان با قلب سرشار از عشق و محبت به خاطر داشتن مردان شان از ناملایمت های
زندگی تا آسمان ها فریاد می کشند و درد و زحمات را به جان و دل می پذیرند تا این موجودات هستی را
باتار و پودش همچو مروارید های سعادت در کرانه های احساس بلندشان به نام پدر، پسر و همسر با خود
داشته باشند که تریه فرزندان سالم و صالح را و وظیفه خود دانسته تا چنین گل ها را از باغستان محبت
و مهر برای شکوفانی میهن اش به جامعه بیکشش نمایند با همین مروت و الطاف زنان غمخوار،
پناهگاه و مرهم به درد ها با نظرافت های شان برای مردان استند که نام این فرشته های آسمانی را
گذاشتند مادر، زن، پس زنان و مادران را باید ستایش کرد

دلنیشه‌ها

واقعیت امروز که کرونا جهان را تهدید می‌کند و این بار مصادف به روز تولد من شد خواستم
خط خطی بایم را روی ورق سفید با الفبای سرچرخه سیاه کنم و دگمگی را در قفس زندان بادیه‌وارهای
آهنین اش از پنجره خاموشی با نگاه کنم
چه سرد است و خاموشی در شهر
چه شد آدم‌ها این حرم سرای پر غلغلہ؟
همه خفته‌اند و شکسته‌اند

دہارا بستہ اند کہ مرگ پشت در است

وشت از ہمیکہ

وشت از پیوندا از صدا و سیا

وشت از جہان حیرت زدہ

ناتوان متظر قایق نجات

چہ شد آن ہمہ امید ما بہ فردا؟

ای دوست تجربہ کن از امروز و فردا

امیدوار بمان

کہ امید افق زندہ گیت !!!

ها !!!

ای کودک بی درمان و فقیر کشورم

چه ظالمانه است که با تمام دردها از جنگ و مصویمت ات طبیعت هم با تو سردشمنی دارد

می خواهد در چنگال بی رحم مرگ جلادانه ترا با خود داشته باشد

ای کودک مظلوم و معصوم کشورم

بایس نبود اکسجن دل تنگ و کوچک ات را ناتوان می سازد

مادرت هر لحظه نواختن باجه غم را به انتظار نشسته است

کرونا هر دم کالبد ضعیف ات را بی رحمانه شکنجه می کند

ای کودک بی درمان و فقیر کشورم

ز حیای نگاه اش

ز حیای نگاه اش رباتن لرزان به زمین دوخته بود

گرمی عشق در دلم با شعله های آتش بلندتر می شد

یک باره از حیا او منجمد شدم

گفتم آدم تا ترا مست کنم

نمی دانستم که در کنارت کالبد سرد می مانم

گفتم بگیر جای بنوش

تا گرم شوی و مدبوش

جام ساغر کرد بر لب

آنگه دلش آمد به جوش

آنگه چارفت و ز کف

بی قرار شد و بی هوش

گفتم بده یک بوسه‌ی

رقصیده آمد با سروش

دستی به دستم داد او

گفتابت با سرو خروش

عشوه کرد و نماز کرد

سکین نمود بود و نموش

بعد از آن هر دو ندانیم

هر چه کردیم فراموش

جرمنی ۲۰۲۰/۰۵/۳۰

بخش چهارم
رباعی و تک بیت‌ها

مناجات

در سرو و تم عشق او پیدا است همیش
جان و خون و رک و دل شیدا است همیش
گر سجده بر درگاه او با عجز و نیاز
اندر تن من شور او هویدا است همیش

سر آغاز کلام نام خدا است
غریب و ینوار او پناه است
او که نزدیک تر از نور دو چشمان
توبه در سجده و در التماس است

پرستوهای ناز نو بهاران
نوید سنبل و گل را یارید
سکوت روزگار ان بشکند باز
شکوه عشق و کاکل را یارید
شود گلشن دوباره شاد و خندان

بت من سگدل و بی باوری تو
نه اهل عشق و نه هم آزاری تو
دل پچاره بستی به زنجیر
نه مسلمان و نه هم کافری تو

عشق جان سوزت مراد یوانه خواهد کرد

از سر هوش و عقل بیگانه خواهد کرد

عاقبت اسطوره‌ی هر سفره و هر خوان خواهیم شد

می پرستم بی خودم در گوشه‌ی میخانه خواهیم کرد

دیاران یتیمگست بر سر من

نمی پرسی ز عالم دلبر من

به هر سو بگرم نقش تو دارد

ترحم کن به چشمان تر من

تا عشق تو در این دل معلول نشست
دیوانه شدم و بی خود و آواره و مست
حالا که تو آتش زدی بر دل و جان
این جان بوخت و جام و ساغر شکست

جرم این همه دیوانگی بایم بر توست
امیدی مرده وصل ام ز کوهی در توست
سخن نقرز دمان تو همه شیرین است
نوا چو مرغ سحر شور و فغانم سر توست

گر از هجر تو باشم دیده پر نم
چو شمع اشکم رسد بر چانه بد نیست
دور از فرط و غصه ستانه بد نیست
دور از فرط و غضب ستانه بد نیست
تو زرعون صیقل عشق و وفارا
جلاده در دل جانانه بد نیست

چو شمع اشکم رسد بر چانه بد نیست

دور از فرط و غصه ستانه بد نیست

توزر غون صیقل عشق و وفارا

جلاده در دل جانانه بد نیست

فلک در پرده خود ساز نوای دارد

عیب و هنر و رنگ و صفای دارد

خواهی برقص و خواهی هم بسرا

این رقص و نوای مابهایی دارد

تا زلف تو حلقه‌ی به دام ام رخ ماکونه پری

درد بجز تو به جانم اشک نمکونه تری

لب لعل اش را مکیده تا کنم غزم سفر

مکیدن از لب یار هنر است و دلبری

ای برف سفید بار در دشت دمن

بیدار کن آن غنچه‌های گل و چمن

کوه و دره را که هر طرف می بینم

پوشیده عروس شهر پیرا من بر تن

برف آمد و جامعه سفید بر تن شهر
آراست در حتان و زمین کلبه و دهر
دریا و رودخانه ز برف های سفید
رقصیده و غلطیده آبی به کوه و کمر

جامعه سفید کرده بر تن دشت و دمن
معطر شود ز فیض برف باغ و چمن
از لطف او گر شود زمین با سیر آب
سر سبز شود خاک و خیابان وطن

زردغونه

التجدارم شب و روز به اسد مهربان

زین گزند روزگار تابانی در امان

التجاء عمر خود را نذر راهت می کنم

تا که چرخ این فلک راحت پمخر خد بر تو

طاقت و صبر و توان خاک دت می کنم

تا که چرخ دون و دهر وفق روایت شود

دل رفت ز کفم وای که به اختیار من نبود
رخسار تو دایمی است ربود عقل و هوش را

تا هستی جهان باشد تو باشی
سخن بر این زبان باشد تو باشی

در کتب مانود آیین دل آزاری
ای دوست بگو بر ما ظلم و نار و آتشی

الطاف ز بعد مرگ درمان کنند دردم
دور از کتب عشق و مضمون وفاتانی

تو الهامی و من گل واژه بایت
سرایم شعر هستی از برایت

صد بار بزن سنگ جفا بر دل شکسته ام
این شیشه ی شکسته هنوزم پر از وفاست

نذر لقای یار نمودم بساط دل

از سیدی قهای دلم را گرفته ام

صبرم به سر رسید و نیناد شب وصال

برگور می برم به خدا این خیال را

ساز و برگ روزگار ان رنگ و بویی بیش نیست

این عجزه هر که را چندی به بر میپرورد

مخوان اندر جبین شب حدیث عشق پنهانم
که در ظلمت که ی هستی نمی گردد سخن عریان

سخن سعدی شنواتابه مولانای خرد
رسم طهارت ادا کن که سماع می ره صد

سرزمین درد مندم فارغ از غم بینمت
عاری از ییاد غم و شور ماتم بینمت

به پندارت مگر عارست بودن پهلوی عجزم
محن این اسطوره را بار ملامت از فلک دانم

تو که این کل نازی که چنین بوداری
قد بالارخ گلگون تیغ ابروداری

در تمنا خانی دل جاگرفتی
نمی دانی تو در د ساحل خویش

مخوان اندر جبین شب حدیث عشق پنهانم
که در خلعت که می هستی نمی گردد سخن عریان

من و خط و خال ترا به قیمت جان نه دهم
ز آنکه نقاش ازل نقش ترا بست به عشق

زمانه دزدید الفت و الطاف دوست
یگان در تمنح کامی آشنا بیکانه می گردد

قد رمارا نشاخت همین سخله سرا

بعد مرکم چه کند سود هیاهوی عبث

ببار ای ابر نیسانی به عالم

کویرستان مریم نم گرفته

از کد امین رقم حسن و جمالت کویم

که سراپا بخدا نور خدایی جانم

دود حسرت پر کشد از طبع نافرجام من
کو دلبری که نغمه‌ی الطاف سر کند

زمانه‌ دزدید الفت و الطاف دوست
یگان در تنم کامی آشنا بیکانه می گردد

قدر ما را نشاخت همین سخله سرا
بعد مرگم چه کند سود هیاهوی عبث

ببار ای ابر نیسانی به عالم
کویرستان مریم نم گرفته

بی تو بهار و شب و شباهم گذشت حیف
مانند جان به دیده برای بداده ایم

در مقام عشق نامردی مکن
لاف مردی میزنی مردانه باش

در مقام عشق شجاعانه باش

لاف مردی میزنی، مردانه باش،

در سرای دوستی با عهد و قول

کاکه و مستانه و بی بهانه باش

شوخی ارمنی طبعم بسیار دل آزار است

این شیوه و این انداز صعب و سخت دشوار است

جرمنی ۲۰۲۰/۰۸/۳۱

قابل الفت نشد آخر دل اندر سریر

ما کجا و کجاش نازت کجا زیبای من

تبسم را گل از یاد من آموخت

چو لجنه بر لبانش زیب دارد

به هر سو بگرم نقش تو دارد

ترحم کن به چشمان تر من

تبسم را گل از یاد من آموخت

چو بجنید بر لباسش زیب دارد

تبسم را گل از یاد من آموخت

چو بجنید بر لباسش زیب دارد

پنداشتی که بیشه‌ی مایه‌تو بود سرد است و بی نمک

نی نی بجز اهر نفسی تو بی به خلوتکده‌ی من

پنداشتی که بیشه‌ی مایه‌تو بود سرداست و بی نمک

نی نی بخدا هر نفسی تو بی به خلوتکده‌ی من

تبسم را گل از یار من آموخت

چو لجنه بر لبانش زیب دارد

تبسم را گل از یار من آموخت

چو لجنه بر لبانش زیب دارد

تبسم را گل از یار من آموخت

چو بجنبد بر لباس زیب دارد

صد بار بزن سنگ جفا بر دل شکسته ام

این شیشه‌ی شکسته هنوزم پر از وفاست

در و جا هست رنگ و بویت نیست اندر گلشنی

ای بهار آرزو بی مثل وماندی بدان

گفتم چشم خطا کند، خطا دل نمی کند
گر جرم روا باشد چشم و دل کنه کارند

جانا ترا خدا گلی از مهر آفرید
نیست در الطاف یک سرمو کاستی

هر که خوبست سبز باشد بهر خویش
هر خوب و بدی زر غون خندان نمی شود

در بادی می عشق ترا ترمی خواهم

یعنی که ترا من ز خدامی خواهم

شاید قرار بود که ترا دل کنیده است

ورنه در دار فلک خلق خدا بسیار اند

نبض هستی را ندانم چون سراب روزگار

ریخت برک و بار من چشم شوخ انتظار

دربادیه عشق تویی الهام کلامم

کو قاصدی تا بر تو رساند سلامم

دیده بکشودم سحرشش نقش تو بود

کو یا که خامه زده روی ماه تو

به دنیا گزید وصل ات نصیم

به عقبا دل کنم خوش گریابی

طراوت رفت، پاییز پر کشود فصل خزان آمد

درین دیده بدر ماندن بهار عمر ما بگذشت

لیب غزل چشم تنگ روزگاران فال بنجم را ندید

متظر سر نوشتم چه بود تقدیر من؟

تو کی بودی که دلم صید به ستمین کردی

ورنه غرور تلخ مرا آسمان نداشت

چه صبورانه کشیدم الم فرقت دوست
به کی گویم که در کتاب انتظارم نیست

رقم دگر چو زلف پس کوش کن مرا
عمر تمام شد تو فراموش کن مرا

ساز و برک روزگار ان رنگ و بویی بیش نیست
این عجزه هر که را چندی به بر میپرورد

مخوان اندر جبین شب حدیث عشق پنهانم
که در خلعت که ی هستی نمی گردد سخن عریان

سخن سعدی شنواته مولانای خرد
رسم طهارت ادا کن که سماع می ره صد

سرزمین درد مندم فارغ از غم بینمت
عاری از یداد غیر و شور ماتم بینمت

به پندارت مگر عارست بودن پهلوی عجزم
من این اسطوره را بار ملامت از فلک دانم

تو که این گل نازی که چنین بوداری
قد بالارخ گلگون تیغ ابروداری

در تمنا خانی دل جاگرفتی
نمی دانی تو درد ساعل خویش

من و خط و خال ترا به قیمت جان نه دهم
زانکه نقاش ازل نقش ترا بست به عشق

ای عشق دل فروش حدیث تو سر کنم
دریش تو حکایت دل چشم ترکم

درب دلم دق الباب دارد هر خس و خار
دل گفت به ناز و تمکین... یگانه ی ماست

از کد امین رقم حسن و جمالت کویم

که سراپا بخدا نور خدایی جانم

قد همین قامت همین، شور لیلایی همین

جامه ی سرخ همین، حسن و زیبایی همین

آدمی تو یا از جنس ملک

کعبه دل شسته ی با آب زم زم

در جاده‌ی محبت سلطان و شهریاری

پامانده ایم بکنر در شهر غمگساری

عالم الطاف یکو، قرب جانان یکطرف

دل میان سینه گمست زین قدر ستمکین دوست

غزل نقر سرای و جواب اش ندهم

رسانی کلام ات من را به وجد کشاند

عجز دارد و آوازه تا بکنم وصف گل روی ترا

به چه مانند کنم قامت و بجوی ترا

زنهار کاین عجزه سرا سخله پرورست

ایدل درین زمانه به که اعتماد کنم

میتو بهار و شب و شبایم گذشت حیف

مانقد جان به دیده برایی بداده ایم

دل قهای دلربای مست و غرور رفت حیف

عرض دل کردم ولیکن کم شنید

هر نفس یاد تو هر لمحہ تمنای تو است

آری آری به خدا امل و تمنای منی

زردبان مترلم شد آفتاب عشق

دوش دیدم به خدا از خواب عشق

دوش دیدم به چشم خویش خواب عشق

شور معنی نهفته بود به برک کتاب عشق

برد از خویشتم جرعه‌ی مست دق‌ررز

خواست حضرت عشق از من حساب عشق

قاصد عشق که تو آری پیامی دلبر جانان

قبول خاطر م‌کرد دسیاه مشق بی تصویرش

یار عربده خویم ستمکین واداناکی

این شیوه و این انداز بر من کداناکی

گر تو حجاب پوشی و رخسارت ز من پنهان

دو دیده صبر ندارد مگر قنه کند بر پا

گر گیرم از دای عشقت طاقت بجز ندارم

کمند زلف چانت مراست زولانه و زندان

ماه من مینای من چندیست کم نمانده ای

اہل و آرزو ہائیم رفتی و بی وفا شدہ ای

تبسم کن کنارم خرمن گل

تو بودی، بود زیا شہر کابل

الہام ملا عبد الوحید واعظی

اگر ز ہجر و سودا دیدہ پر نم

چو شمع اشکبارم و پروانہ بد نیست

مدعا رنگ زمان شد خدایا سببی

هر که در بادیه ی دهر کند همه ی

شور تمکین تو که شهره در شهر کرده است

ای صنم خوش نما تابان باشد بخت تو

زندگی نامه

زرغونه «ولی» متولد شهر میمنه ولایت فاریاب در فامیل روشنفکر از بازارک ولایت پنجشیر است فعال سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اروپا مقیم جرمنی و کاندیدای پارلمان دوره هفدهم ۱۳۹۷ افغانستان از ولایت کابل.

تحصیلات:

- (۱) فارغ التحصیل لیسه عالی سوریا.
- (۲) لیسانس پیداگوژی کابل رشته دری.
- (۳) اسپرانتوری پیداگوژی دانشگاه جوانان مسکو در مورد کار با جوانان، نوجوانان و اطفال.
- (۴) مسلک پزشکی کدر نرس به سویه دکتورا.
- (۵) مشاور روحی و روانی جرمنی.

تحصیلات اختصاصی:

- (۱) ۱۳۶۳-۱۳۶۹ فراگیری کورسهای اختصاصی تشکیلات، اسناد و ارتباط و امور اجتماعی در شورای مرکزی اتحادیههای صنفی افغانستان.
- (۲) در سال ۲۰۰۲ فراگیری سوسیال اندگراسیون صلیب سرخ با اخذ سرتفیکیت جرمنی.

۳) پرکتيک در ریاست صلیب سرخ هامبورگ، دیکونی، کافی ایکس ایل،
هه فو AWO.

۴) فراگیری کمپوتر @ Word, XL. و انترنت.

۵) در انستیتوت سییرا هامبورگ.

۶) فراگیری تحصیلات اختصاصی سیاست، بزنس، پزشکی، دفتر داری،
فروشنده گی و رانندگی در جرمنی.

وظیفه فعلی:

۱) مشاور روحی و روانی بیمارستان بریمن.

۲) مسؤول مهاجران بریمن.

۳) یکی از مسؤولین، برنامه ساز و گرداننده برنامه تلویزیونی اروپایی دریچه
بهار.

۴) مدیر مسؤول ویسایت مروارید سبز.

۵) متصدی تحلیل ها و گزارشات زنان مجله بانو اروپا.

۶) مسؤول انجمن خیریه نوای زن کابل.

۷) مسؤول اجماع بین المللی زنان افغانستان بیرون مرز.

فراگیری زبان ها:

آلمانی، انگلیسی، روسی، پشتو، ازبکی و زبان مادری فارسی دری.

القاب های افتخاری:

۱) در سال ۲۰۱۸ اخذ اوارد با لقب زن شجاع از جانب اتحادیه سراسری
افغان دنمارک گلخوشه ها.

(۲) ۲۰۱۸ لقب بهترین نخبه فرهنگی سال ۱۳۹۷ جبهه ملی حرکت اسلامی افغانستان.

(۳) در مارچ سال ۲۰۲۱ برنده رومی اِوارد امریکا در سه روند انتخابات زن نخبه افغانستان.

(۴) در سال ۲۰۱۸ اخذ تقدیر انجمن زنان هانوفر جرمنی لقب زن و مادر بر جسته سال.

(۵) فعال فرهنگی با تجربه ۳۹ سال.

مؤلف کتاب‌های:

(۱) موج الهام، حدیث دل، فروغ سحر، مجموعه اشعار و نوای زن در مورد چگونگی وضعیت زنان افغانستان.

(۲) از سال ۱۳۶۳ و سال ۱۳۶۷-۱۳۷۶ آموزگار در مکاتب شهر کابل.

(۳) آموزگار در پاکستان، ایران، تاشکند، مسکو، اوکراین و هامبورگ جرمنی برای اطفال بزرگ شده در خارج کشور با تجربه ۲۰ سال.

(۴) ژورنالیست موفق با تجربه ۱۹ سال کار ژورنالیستی در جرمنی.

(۵) یک تن از بنیادگذاران برنامه‌های تلویزیونی ندای زن ارگان نشراتی شورای سراسری زنان افغانستان مقیم آلمان تلویزیون جهانی آئینه کانال هامبورگ جرمنی.

(۶) یکی از مؤسسين و بنیاد گزاران برنامه تلویزیونی اروپایی دریچه بهار با ۶ بخش متنوع برنامه اروپایی دریچه بهار اعم از گفتمان سیاسی،

ادبیات و فرهنگ، نوای زن، دنیای جوانان، سیمای مهاجر و لحظه با هنرمند از هامبورگ و بریمن جرمنی نشر می شود.

(۷) از سال ۲۰۱۶ مدیر مسئول ویسایت مروارید سبز با نشرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی.

(۸) مسئول شورای مهاجران در ایالت بریمن جرمنی، فعال حقوق مهاجران با تجربه ۲۴.

(۹) از سال ۲۰۱۸ رئیس انجمن خیریه نوای زنان افغانستان در کابل از سال ۲۰۲۱ یکی از مؤسسين اجماع بین المللی زنان افغانستان بیرون مرزی، فعال حقوق زن با تجربه ۳۵ سال.

(۱۰) سال ۲۰۰۴ عضو هیأت رهبری مجله بانو و متصدی تحلیل ها و گزارشات مجله بانو ناشر اندیشه ی زنان افغان در اروپا.

(۱۱) در سال ۲۰۲۰ عضو هیأت رهبری مجمع متخصصان و دانشمندان افغانستان مادرید و مسئول فرهنگی ۲۰۱۹ عضو سازمان جهانی مدنی جامعه افغان های اروپا و مشاور ارشد سازمان اکسو مسئول بخش صحت AGCSO.EU.

(۱۲) در سال ۲۰۲۰ عضو هیأت مدیره و عضو بورد مشورتی را دیو اندیشه اروپا.

(۱۳) در سال ۲۰۱۷ عضو هیأت مدیره اتحادیه سراسری فرهنگی افغان دنمارک گلخوشه ها.

۱۴) در سال ۲۰۱۷ هیأت رهبری اتحادیه فرهنگی پرستوهای مهاجر و مسؤول شعرا.

۱۵) در سال ۲۰۲۰ عضو هیأت رهبری نهاد فرهنگی جوانان الحاق.

۱۶) ۲۰۲۱-۲۰۲۳ فعال اجتماعی «حقوق زنان، مدافع جوانان، مدافع کارگران و مدافع مهاجران» با تجربه ۳۶ سال داخل و خارج کشور.

۱۷) در سال ۱۳۶۳ اسناد ارتباط شورای ولایتی اتحادیه‌های صنفی افغانستان.

۱۸) ۱۳۶۳-۱۳۶۹ فعال حقوق زن کدر حرفی.

۱۹) مسؤول تشکلات سازمان دموکراتیک زنان ولایت کابل تا تغییر نام شورای ولایتی زنان ولایت کابل.

۲۰) ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ عضو هیأت رهبری، معاون شورای زنان افغان و مسؤول اقتصاد مقیم هامبورگ جرمنی.

۲۱) سال ۲۰۰۸-۲۰۱۴ مسؤول اروپایی زنان و عضو هیأت رهبری حزب آبادی افغانستان جرمنی.

۲۲) ۲۰۰۱-۲۰۱۷ مسؤول اروپایی زنان حزب وحدت خواهان افغانستان.

۲۳) ۲۰۱۸-۲۰۲۱ مسؤول اروپایی زنان، عضو انسجام و عضو شورای اروپایی حزب آبادی افغانستان.

۲۴) ۲۰۱۴-۲۰۱۷ عضو هیأت دبیران و مسؤول زنان، ایجاد صفحه فیسبوک زنان در گستره زندگی.

۲۵) ۲۰۱۳ مسؤول زنان و ایجاد صفحه ندای زن افغان.

- (۲۶) ۲۰۱۶ ایجاد گروپ همبستگی ندای زن افغان و صلح.
- (۲۷) ۲۰۱۷ یکی از ایجادکننده گان گروپ صفحه برنامه تلویزیونی اروپایی دریچه بهار.
- (۲۸) ۲۰۲۰ ایجاد صفحه زنان سرشناس.
- (۲۹) ۲۰۱۸ ایجاد ۴ گروپ تبلیغاتی کمپاین انتخاباتی و صفحات فیسبوک، صفحه اشعار، هوا داران زرغونه «ولی» و هواخواهان دریچه بهار و انجمن خیریه نوای زنان، دنیای جوانان، زنان سرشناس و حامیان زرغونه «ولی» که با پیشکش مطالب دلچسپ روز در خدمت هموطنان قرار دارد.
- (۳۰) سخنران دهها محافل و نشستهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی داخل کشور و سراسر اروپا اشتراک کننده دهها کنفرانس، محافل و نشستهای بلند دولتی و نهادهای اجتماعی و سیاسی در داخل و خارج.
- (۳۱) سخنران کنفرانس صلح مادرید و کشور شاهی هالند ۲۰۱۹ و کنفرانسهای اینترنت حایز بیشتر از ۴۰ تقدیرنامهها از نهادهای سیاسی فرهنگی و اجتماعی افغانها داخل و خارج کشور.

مدال ها و تقدیرنامه ها:

- (۱) ۱۳۶۵ مدال طلا ۱۰ سالگی حزب دموکراتیک خلق افغانستان.
- (۲) ۱۳ تقدیرنامه سازمان دموکراتیک افغانستان.
- (۳) آواردهای افتخاری مجله وزین بانو و تقدیرنامه.

- (۴) ۱۳۶۴ تقدیرنامه‌های کمیته مرکزی سازمان جوانان افغانستان.
- (۵) ۱۳۶۷ نشان کمیته مرکزی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان.
- (۶) ۱۳۶۸ تقدیرنامه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان.
- (۷) ۱۳۶۵ تقدیرنامه شورای سراسری زنان افغانستان.
- (۸) ۲۰۰۴ تقدیرنامه حزب متحد ملی افغانستان.
- (۹) ۲۰۰۵ تقدیرنامه سرخ سوسیال انترگراسیون هنره هشتاد هامبورگ
جرمنی.
- (۱۰) ۲۰۱۸ لقب بهترین نخبه فرهنگی سال ۱۳۹۷ جبهه ملی حرکت
اسلامی افغانستان.
- (۱۱) ۲۰۱۹ اوارد افتخاری بهترین بانوی فرهنگی اتحادیه افغان دنمارک
گلخوشه‌ها.
- (۱۲) ۲۰۱۷ تقدیرنامه اتحادیه سراسری فرهنگی افغان دنمارک
گلخوشه‌ها ۲۰۱۸ تقدیرنامه اتحادیه جوانان خیرخانه بهترین
کاندیدای پارلمان دوره هفدهم افغانستان - کابل.
- (۱۳) ۲۰۱۸ تقدیرنامه سینماگران اروپا.
- (۱۴) تقدیرنامه با لقب مادر برجسته از شورای زنان هانوفر.
- (۱۵) ۲۰۱۸ تقدیرنامه شورای اجتماعی ناحیه هفتم شهر کابل به نام بهترین
کاندیدای ولایت کابل در پارلمان دور هفدهم افغانستان با برگزاری
برنامه مطارحت با کاندید وکیل از کابل در دوره هفدهم پارلمان
محترم احمد «سعیدی».

۱۶) ۲۰۱۷ تقدیرنامه بانوی فعال فرهنگی انجمن پرستوهای مهاجر.

۱۷) ۲۰۱۸ تقدیرنامه برنامه تلویزیونی اروپایی دریچه بهار جرمنی.

۱۸) ۲۰۱۹ تقدیرنامه تلویزیون جهانی بهار بهترین بانوی رسانه‌ای.

۱۹) ۲۰۲۰ ستایش‌نامه مرکز دنمارک ریفوجی کونسل انجمن‌های مهاجران افغان‌ها در اروپا DRC.

۲۰) ۲۰۲۱ آوار تقدیر از چهره‌های فرهنگی بیست سالگی مجله بانو اتریش.

۲۱) ۲۰۱۶ تقدیرنامه فرهنگی پرستوهای مهاجر.

۲۲) ۲۰۱۹ قاب افتخاری جهت تقدیر از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در اروپا ناکامورا از جانب اتحادیه فرهنگی فرانکفورت جرمنی.

موقف اجتماعی:

۱) زرغونه «ولی» با دگروال ولی محمد «ولی» یکی از افسران بلندرتبه نظامی دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان ازدواج نموده است که ثمره‌ی این ازدواج:

۲) شش فرزند تحصیل کرده در آلمان است که در مسلک‌های انجینری فضا و هواپیما، نظامی اردوی آلمان، بانکداری، پزشکی، انجینری و هوتل‌داری با شرافت، خوش‌کلام و مؤدب، مترقی، ادیب آرام و پربار، مردم‌دوست، وطن‌پرست متعقد به افغانستان مستقل دور از تعصبات قومی و انسان بدون مرز زرغونه «ولی» جرمنی.